تجلیات روح ایرانی

تالیف : آقای

کاظم زاده ایرانشهر (موقوف ایران)

ناشر : بنگاه بازرگانی بروین . تهران لاله‌زار

با جلد معمولی ۵ با جلد مقوای برقی ۶ و با جلد زرکوب ۷٫۵ ریال

۱۳۲۰

بخوانندگان عزیز

کتاب تجلیات روح ایرانی تألیف استاد دانشمند حضرت آقای حسین کاظم‌زادهٔ ایرانشهر که نام شریف ایشان در میان تودهٔ آشنا بکتاب از کوچك و بزرك بدرجهٔ فضل و کمال معروف میباشد در ردیف بهترین کتابهائیست که برای پرورش حس غرور ملی و شاه دوستی و ایران پرستی نگاشته شده و بررسی آن برای طبقه جوان بخصوص بسیار مفید و لازم است. بهمین منظور بنگاه پروین که بتازگی برای نخستین بار در ایران جهت تهیه وسایل و لوازم تحصیلی از هر حیث و هر رقم تأسیس شده و یك قسمت از منظور معنوی‌اش نیز نشر کتابهای ذی قیمت و مفید است از مؤلف محترم استدعا نموده که سلسله تألیفات حضرتشان را یکی پس از دیگری تجدید چاپ و منتشر سازد. چون برای دریافت این اجازه از طرف حضرت استادی آقای امیرخیزی ریاست محترم دبیرستان دارالفنون کمال لطف و عنایت مبذول گردیده بدینوسیله مراتب سپاسگزاری خود را بحضورشان تقدیم و امیدوارم حضرت مشارالیه و سایر دانشمندان معظم نیز افتخار چاپ و نشر تألیفات و تصنیفات گرانبهای خودشان را باین بنگاه واگذار فرمایند.

تهران فروردین ماه ۱۳۲۰ — **عزت‌الله ـ همایونفر**

بقلم آقای دکتر رضا زاده شفق

یاد یاران

در روزگار دانش آموزی در کالج امریکائی استانبول بود که روزی بدیدار یکی از ایرانیان نجیب صاحبنظر میهن دوست یعنی آقای حسین کاظم زاده ایرانشهر که بهمراهی دوست دیرین روحانی خودم آقای رضای تربیت تفقد از من کرده بودند نایل آمدم چند روز بعد آقای کاظم زاده بآلمان رهسپار شدند. ومن نیز بعد از پایان تحصیلات بعزم دیدار پدر و مادر بمیهن عزیز برگشته پس از چند ماه اقامت بآلمان رفتم و مدت شش سال در برلین سعادت دیدار این دو مرد نیک سرشت را درك کردم و اکنون هرگاه یاد از آن ایام و آن دو دوست عالیمقام می‌نمایم بی اختیار میگویم

من آنکه قیمت وصل تو را ندانستم فراق آنچه بمن میکند سزای من است

آقای کاظم زاده را شخصی دیدم صاحبدل و مهربان، هر کس با مختصر معاشرت با ایشان در می‌یافت که برای نیکی و مروت ساخته شده‌اند در زندگی بسیار قانع و ساده بود و پی ظاهر آرائی نمی‌گشت زیاد فکر میکرد و کم حرف میزد. بردباری و شکیبائی از صفات بارز او بود. در کار جدی و خستگی نا پذیر و منظم بود. تا میتوانست میکوشید درسفر و حضر یار شاطر باشد نه بار خاطر. در گردش و تفنن مناظر طبیعی و دشت و دریا و جنگل را به هابهوی شهر ترجیح میداد و با طبیعت انس غریبی داشت و تا مجال میکرد مانند کودکی که به پناه مادر رود رو

بسینه طبیعت می‌نهاد. وبقیهٔ ساعات فراغت خود را بمطالعه و کسب دانش می‌گذراند و با همهٔ دانشی که داشت کم مدعا و متواضع بود واهل بحث و ایرادگیری و خود نمائی وفضل فروشی نبود. فکر اساسی او که‌شبان و روزان مانند پروانه‌ای‌دورشمع این فکر میگردید همانا سعادت وترقی ملت ایران بود. در اینموضوع اندیشه‌ها میکرد نقشه‌ها میکشید آرزوها اظهار میکرد امید ها می‌پروراند. معیشتش از کتابخانه‌ای که در برلین تأسیس کرده بود میگذشت. با وجود تنگدستی که داشت قرار به نشر افکار وعقاید بر گزیدگان بشرداد ومجله‌ایرانشهررا بمیان‌آورده ومقالاتی سودمند دراصول ترقیات ایران در آن مندرج ساخت و حقایقی بزبان ساده و شیوهٔ شیرین بنوشت در طبع و نشر این مجله رنجی فراوان برد و به سختی‌های بسیاری تحمل کرد و امید وافر داشت که بدینوسیله خدمتی شایان نسبت بمیهن ادا نماید و تصور میکرد کار مجله بتدریج‌بالا خواهد گرفت و از جهت مالی هر گونه نگرانی مرتفع خواهدگردید در ضمن انتشار مجله رساله‌های سودمندی نیز به‌کمك اشخاص نیکوکار منتشر می‌ساخت دریغا که بعضی مشترکین ونمایندگان مجله در وظیفه خود کوتاه آمدند وکار مالی مجله دشوار شد و بحدی رسید که ادامهٔ انتشار آن محال گردید.

در این موقع باید گفت پس از آنکه بایران برگشتم در مسافرتها و دیدار طبقات مردم در یافتم که مجله ایرانشهر انتشار و تأثیر غریبی داشته و خوانندگان زیادی پیدا نموده و نفوذ خاصی در افکار واذهان

کرده است ببش خود گفتم کاظم زاده تا اندازه‌ای بآرزوی خود که منشاء اثر بودن ایرانشهر بود رسیده هنوز هم در سرتاسر کشور اغلب جوانان میهن پرست ایران آن مجلهٔ سودمندرا فراموش نکرده‌اند وازمطالب آن سخن میرانند ونام آقای کاظم زاده را بمهر واحترام بزبان میآورند.

سخن از آقای کاظم زاده بمیان آوردن و از روحانیت ایشان یاد نکردن غفلتی است، ایشان از دیرباز مردی معنوی و حقپرست ودیندار بودند ولی آنچه سالها گذشت ودر آزمایشهای گوناگون در جهان فرهنك مغرب زمین ورزیده گشت و در مطالعه کتاب ثبات ورزید و با افراد وانجمنهای مختلف علمی واجتماعی و مذهبی آندیار روابط پیدا نمود در عقاید روحانی و ملکات دینی راسختر گردید تا بجائیکه کم کم ارزش امور موقت و تظاهرهای دنیا را در یافت وبا یك بلندی نظر عمق کم و محیط محدود آرزوهای طفلانه بشررا بدید ودانست که بایداز پی باقیات صالحات رفت و به سیروسلوك پرداخت بدینگونه در اندیشه رازآفرینش فرورفت ودر پی‌چاره‌های اساسی برای بشر شد و کنج قناعت ودرویشی ووارستگی اختیار نمود تا در دقایق سکوت و تأمل برای فرزند آدمی راهی‌اندیشد ودر رستگاری وپیشرفت ملت ایران فکرها نماید وبقیه عمر را بعبادت حقیقی که خدمت بخلق وهدایت مردم است بگذراند.

دراین ضمن ازتألیف وترجمه کتابهای سودمند باز نایستاد وازآنجمله کتابی در آموزش و پرورش برای فرهنك ایران تهیه و ارسال نمود و آن در واقع متمم تألیفات سودمند دیگر او مانند رهبر نژاد نو و راه نو است امید است این تألیف منیف زودتر انتشار یابد.

اکنون کاظم زاده با دوست ارجمند پاکدل خود رضای تربیت در گوشه‌ای ازسوبس مقام کرده واز آن دورا دور ناظر ترقیات کنونی میهن خویش است وآنچه بعهده اوست در انتشار نور معرفت میکوشد. خدای ایران اوودوستان اورا یاری کناد تامگر در روشن کردن افکار مردمان این سامان کامیاب گردند. و در راه خدمت بمیهن که آرزوی ایشانست گامهای بزرك بردارند.

اگر بنا بود شرح حال و تحصیلات ومقامات وآثار وتألیفات کاظم زاده را چنانکه‌شاید بنویسم وقتی وسیعتر وحوصله ای بیشتر در خوربود تا بتوانم سخنانی متناسب با ارادت و خلوص عقیدت که نسبت بایشان در دل می‌پرورانم گفته باشم و امیداست روزی از عهده اینکار برآیم و دیباچه‌ای درشرح روزگار و وصف گفتار وکردار ایشان و دوست‌قلبی روح پرور دیگرم رضای تربیت بپردازم این زمان بگذار تا وقت دگر:

امیدم اینست همین چند کلمه‌را از دوستی که بعد از سالها راز و نیاز قلبی یکباره از ایشان جدا گشته ولی ایشان رادمی فراموش نکرده است بعنوان یك ارمغان ناچیز بپذیرند وازقصوری که در نارسائی عبارت بکار رفته است‌خرده نگیرند زیرا در نگارش این کلمات توجه من بدیشان بود نه به‌سخن‌پردازی پس الفاظ وعبارات ازتعبیر ضمیرقاصر آمده/قافیه اندیشم و دلدار/ من‌گویدم مندیش جز دیدار من.

طهران فروردین ماه ۱۳۲۰ دکتررضا زاده شفق

بقلم آقای دکتر رضا زادهٔ شفق

که در سال ۱۳۰۰ این رساله در برلین نوشته اند

سر آغاز

روح ایرانی

عقیده قیاس یك کشور به تن آدمی بدرازی عمر تاریخ ، قدیم است . حکیم ارسطو از واضعین این عقیده بود اگر برای جامعه ملتی بدنی تصور نمائیم همانا روح نیز از لازمات آن خواهد بود زیرا بهمان دلیل که بدن فردی روح دارد پیکر اجتماعی نیز خواهد داشت « امرسون » دانشمند امریکائی گوید : « یك روح مشترك در عالم موجود است ، هر فرد بشر ، بحد خود مُظهر آن روح است ، تاریخ بشر نیز وقایعنامهٔ تجلیات آنست » (۱) .

اگر این خیالات اساسی داشته ایران یکی از بهترین جلوه‌های این روح کل را نمایانده است . « بهترین » میگویم زیرا با اینکه روح مانند آفتاب یکیست باز چون تابشگاه و جلوه گاهش مختلف است پس هر یکی را یارای اخذ و ابراز آن نیست . « باران که در لطافت طبعش خلاف نیست ـ در باغ لاله روید و در شوره زار خس » . با طرفداران مساوات و یاران زنگی و مغول من نیز همدردم ولی چه توان کرد که جریان تاریخ بر این بوده است . با اینهمه نظر من هرگز پروردن یك حس خود خواهی ملی (شوینیزم) نیست چه میدانم بهمان اندازه که جمعی از اهل علم قول به بودن فضیلت و یا نقصان جبلی و لا یتغیر مخصوص بهر نژاد دارند (۲) ، برخی دیگر نیز بر

(۱) Emerson Essays.

(۲) Gobineau Essai sur l' Inégalité des Races Humaines, Paris.

اساس مساوات بشر قائل بوده و تفاوت ها را عارضی میدانند (۳).
ولی در هر صورت، خواه بموجب سرنوشت ازلی و خواه بر حسب اتفاق، هر قومی خصایل ومزایائی را مالك بوده اند و یا هستند و قبول آن هرگز با فرضیه یك وحدت محتمل آتی مخالف نیست.

من در روح ایرانی پیش از هر چیز دیگر یك قوهٔ تعمیم و استعداد توحید یا قدرت احاطه می بینم. روح ایرانی گوئی از آغاز زمـان به پهنائی آسمان بوده است و این حیات دراز خود را فقط ببزرگی خود مدیون است. این استعداد روح ایرانی او را مانند اقیانوسی کرده که هر موجود دیگر را در میان امواج خود منحل و معدوم ساخته و هرگونه سیل‌های متناوب تاریخ را درخود فرو برده و نابود کرده است. بحکم و الهام این روح فکر ایرانی توانسته است موجودات را احاطه نموده و مسائل حیات را در یك زمینهٔ وحدت مطالعه نماید. یونانیها، هم نژادان ما، نیز این قدرت احاطه را داشته و حتی آنها در قسمت فلسفه بمراتب از ما جلوتر رفته بودند. ولی از طرف دیگر ما نیز در فضای فلسفه دینی دورتر پرواز کرده‌ایم بحدیکه توان گفت همان اندازه که یونان درفلسفه بر ما برتری داشت دردین عقب بود. سقراط را نمی‌توان در دین نمونه یونانی بحساب آورد، اگر بود او را نمیکشتند. امروز نیز قیـاس آئین خشك و بی حرکت «ارتودکسی» یونانی نسبت بعرفان و انقلابات اخیر دینی در ایران جالب نظر میتواند گردد.

(۱) Babington. Fallacies of Race Theories.

اکنون هم پیدا کردن زمینه وحدت در اشیا اساس فلسفه وحتی هدف علوم عصر حاضر است

زرتشت از بارزترین شخصیت‌های بشر است که این سجیه لایتناهی ایرانی را در تعالیم خود جلوه داد. حکیم معروف اسپینوزا (۱) نیز مدتی برای تألیف نیك و بد کوشیده و آخر قرار به منفی تصور کردن بد داده بود. زرتشت در مقابل حقیقت تلخ قهر و قدرت بد در عالم نتوانست آنرا تنها در یك صورت منفی تصور نماید بلکه اهمیت مبارزهٔ بزرك خوب و بد را نیك تقدیر نموده و پس از آن بود که بسائقهٔ روح ایرانی غلبه آخرین «اهورامزدا» را درك کرده [redacted]رز انجام را بوحدت رسانید.

این وحدت غیر از وحدت فنا فی اللهی «برهمنی» هندی است که در خود هند هم آنرا درست نفهمیده و معنای لطیف آنرا درك نکردند وبمرتاض بازی وچرس وبنك پرداختندونمونه‌ای ازتأثیرات آن در تکیه‌های درویش‌های ما دیده میشد تصوف اگر در دین زرتشت هست غیر از آنست که دربین عوام ملل مادری آریائی هندبود زرتشت روح آریائی شرق را از انحطاط بهت در اسرار، نجات داده ونسبت عرش را با فرش خوب معین ساخت (۲).

این گونه جلوه روح ایرانی است که یکی از خلقت های غریب عصر حاضر یعنی فیلسوف آلمانی «نیچه» را وادار کرد تا برای مثال

---

(۱) Spinoza. optimist philosopher.

(۲) E. Meyer. Geschichte des Altertums

همچنین مقاله او درجلد ۲۱ قابوس العلوم انگلیسی

به تعلیم « انسانِ کامل » خود زرتشت را انتخاب نماید (۱).

مانی و مزدك به‌نوبه خود تأثیرات این روح را کمتر نشان ندادند مانی اصول عیسی و زرتشت را بهم آورد و یکبار دیگر با فکر محیط تألیف‌بین کرد. شاگردانش قرنها بعد بزرگترین روحانی عالم عیسوی را در مقابل تعالیم وحدت و سؤالات شامل خود بشگفت اندر آوردند (۲).

« هرودت » میگوید « ایرانیها نقوش و صور در معابد خود بکار نمی برند زیرا خدا را منزه تر از آن دانند که بصورت انسان در آید » و شاید عمده علتی که ایرانیها عیسوی نگشتند همین باشد زیرا عیسویهای زمان تا باندازه ای حلولی (آنترو پومورفیست) بودند و مشاجراتی که در آن اوان خاصه درزمان ساسانیان میانه ایرانیها و نصارا بوقوع آمده خود گواهی بر این قضیه میدهد.

ظهور مزدك نیز جز جلوه روح ایرانی نیست که وی وحدت را در عبارت حیات اجتماعی تعبیر نمود با اینکه مبداء فکرش آسمانی و اساسش دینی بود (۳).

تاریخ اسلام این استعداد خاص ایرانی را در نهضت ها و نیز در آثار دینی و فلسفی ایرانیهای مسلمان نشان میدهد تشعب و مناقشات از معتزله تا زمان اخیر نشئت شان ازهمین روح ناراحت وجهانگیر بوده است (۞).

مد نظر ایرانی پهن و بیحدود است این است که، چنانچه در

(۱) Nietzsche, Also sprach Zaratustra.
(۲) St. Augustin, Confessions.
(۞) Dozy. L'islamisme. (۳) Tabari, Nöldecke.

متن دیده خواهدشد ، حکمت اشراقی غرب و تصوف شرق در ایران زمینه حاصلخیزی برای خود پیدا کرده . . .

بعالم بی پایان این روح بود که ایرانی تکیه کرده و بسا وقایع جهان را تماشاگر شده و طوفانهای عظیم عالم را گذرانیده و بااینکه همسالان اورا آب از درشان گذشت او نیمی منفکر ونیمی مستهزی از دور نظاره به بروز و رجوع حوادث وترقی و انحطاط سلطنت ها و عمران و ویرانی مملکت هـا و ظهور وافول دیانتها نموده و بعد از آنکه آنها همه گذاشتند و گذشتند او لب خندی زده و سری تکان داده و آرام آرام زمزمه کرد :

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس   در پیش نهاده کله کیکاوس
با کله همی گفت که افسوس افسوس   کو بانك جرسها و کجا ناله کوس

هم چنین

هفتادودو ملتند دردین کم وبیش   ازملت ها عشق تو دارم در پیش
چه کفر ، چه اسلام ، چه طاعت ، چه گناه   مقصود توئی بهانه بردار ازپیش

اینها که گفتم تصویری بود از « روح » ایرانی . مبادا خواننده راه را کج رود و بسابقه الفتی که میان ایرانی و خیالات رنگین موجودست ، فوراً کمی ها و کاهش های ایران را فراموش نماید و بمبالغه و افراط و خودستائی گراید ایرانِ گذشته نه مانند یونان صنعتکار بود و فیلسوف و نه مثل روم مدیر و قانون گذار و در هیچ یك ازعلوم و آثار شخصیت بارزی در مقابل ملیتهای معروف دیگر نشان نداده و تنها حد وسط را احراز نموده است .

ولی از طرف دیگر ایران در حد خود بطور قطع دارای روح عالی و تمدن بزرك و عقاید لطیف دینی و فلسفی بود .

این روح در نتیجه حوادث ناگوار تاریخ مانند وقعه مغول رو به خمودی و خاموشی نهاد ولی از بین نرفت و ملت ایران مانند آتشی که در زیر خاکستر پنهان باشد بظاهر خاموش گشت تا در فرصتهای موافق از نو اشتغال ورزد پس نیروی معنوی ایران در کمون بود ودرعالم عمل ظهور نمیکرد وبنابراین ایرانیان گاهی سست و بیروح جلوه میکردند و بدینواسطه بین استعداد حیاتی که در این مردم بود و رکود و بیچارگی که دیده میشد تضادی پیدا بود .

وقتیکه کتاب « سه سال در آسیا» تألیف گوبنو راکه حالِ ایرانی را خوب تدقیق نموده است میخوانید و می‌بینید که مؤلف درجائی میگوید ایرانی عاشق تاریخ و مغرور خاك خودش است و درجائی دیگر گوید ایرانی معنی وطن پرستی را نمیداند و در مقابل نفوذ و استیلای بیگانه بی قید است (۱) این تضاد ظاهری را میتوانید با تطبیق نظریات فوق حل نمائید که ایرانی روحاً آزاده مرد و استقلال دوست بوده ولی در عمل چون این روح علاقه ای با اراده و احساسات او نداشته لاجرم مستغرق رکود و عطالت و حتی مبتلای یکنوع فلج فکری گردید .

البته این ابتلا همیشگی نبوده و تجلیات روح ایران در هرعصر و به رغم هر سکته خودنمائی کرده است وبیان وشرح این جلوه هاست که این کتاب را بوجود آورده است .

درواقع برای خدمت به روح ایرانیت و اساس ملیت ونمایاندن استعداد فطری و روحی ایرانی است که این اثر مختصر و نفیس مؤلف فاضل آقای کاظم زاده ، که این چند کلمه را بموجب میل

(۱) Gobineau. Trois Ans en Asie.

ایشان بعنوان دیباچه در آغاز آن مینگارم ، موقع مهمی در میان مطبوعات تازه مابايد احراز نمايد چه کتابيست که در نوع خود يکتاست و در واقع خود يك نمونه تجليات روح ايرانی است . اگر سوق روح ايرانی نبود کدام قوه ديگر می‌توانست آقای کاظم زاده را ، که سالها در گوشه‌های اروپا بآرزوی ترقی ايران گذرانده ودر سر انجام جز حسرت نبرده است ، با اين همه نوميدی باز بپا دارد و به نشر فيوضات گمارد ؟

تنها بوسيله انتشار اينگونه آثار صميمی و کثرت ايرانيان نو انديش و پاکدلست که روح بدر رفته يادر اختفا خفته ما بار ديگر بقالب خشکيده جامعهٔ ايرانی خواهد بر گشت و آنگاه ما بازملتی زنده خواهيم گشت وکسانی را که از بيچارگی عمومی وانقطاع عواطف روح ملی در محيط ما ، توان گرفته و جريانی درفرض وجود يك اختلاف قديمی در ميان اقسام ايران مانند اختلاف زبان وغيره باز کردن ميخواهند پشيمان خواهد نمود .

يکی از بزرگان ترك که در سنوات جنك جهانگير در بغداد با يك ايرانی آذربايجانی مذاکره‌ای در مليت کرده بود بعدها چنين نوشت : « گفتم شما که زبانتان ترکی است پس از چيست که خود را ايرانی می‌ناميد ، درجواب گفت . آری زبان من ترکی است ولی روح من ايرانيست ! » اگر اين روح بزرك در احساسات و افکار ما کار نمايدو حافظه ملی مارا بيدار کند و يادگاريهای فراموش شده ما را زنده نمايد و افق آمال ملی ما را با پرتو های ادوار گذشته خاطرات ملی روشن ورنگارنك سازدو ماهمه با احساسات آن گذشته های درخشان متجسس گرديديم آنگاه کدام قوت است که تأثير واستيلای وحدت ملی مارا بتواند بهم زند ؟

ساده لوحان که بروح ملی آشنا نیستند وقایع تاریخی و شکستهای موقتی را که در گذشته گاهی بایران روی آورده موجب خستگی و سستی قطعی روح ملی ایران می انگارد.

در اینموقع سخنان یکی از نویسندگان انگلیس را درباب ملیت مناسب موضوع نقل نمایم، «بزرگترین عامل که وجود آن برای ملیت ضروراست همانا داشتن تاریخ مشترك و یاد ایام غابه و سعادت یا بدبختی و مظلومیت مشترك است که در زبان شعر و داستان با ذکر نام های بزرگان سرزمین اجدادی که روح ملت را در خود تمثیل کرده گفته شده و هم بنام جاهائیکه ظهور گاه آن وقایع ملی بوده اند، خوانده میشود» (۱۱).

گنجینه تاریخ ملی ما چنانکه در اوراق این اثر واقفانه یعنی «تجلیات روح ایرانی» دیده خواهد شد، بسی گوهر های گرانبهای مشترك در بردارد که ملت ایران با یاد وتعداد آنها خود را نیك زنده خواهد کرد. حافظه ملی همیشه زنده است زیرا حافظه تمثال حیات است (۱۲) و چون ما حیاتی از گذشته بودیعه داریم در آینده نیز خواهیم زیست.

روح ایران مانند آتشپاره سوزانی در کانون بقای دلی ما مختفی است روزی انفجار و اشتعال می نماید و نور باطراف می پراکند که بد خواهان به ندبه گویند: هذا ما وعدنا ربنا و صدق المرسلون آنگاه «شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد»!

دانشگاه برلین — اردی بهشت ۱۳۰۳ — شوال ۱۳۴۳

رضا زاده شفق

تجلیات روح ایرانی

دیباچه

هر وقت که یکی از شعایر ملی ایران پیش نظر تدقیق گذاشته میشود پرده های (تابلوهای) دلربا و رنگین از نمایشهای حیرت بخش و درخشان روح ایرانی در جلو چشم شخص تجلی می کند.

روح ایرانی مانند آیینهٔ صاف تمام خصایص نظر ربا و فضایل مخصوص نژاد سر بلند آریائی را در همهٔ دوره های تاریخی خود هویدا و جلوه گر ساخته است. روح ایرانی همواره نمایشگاه تخریبات روح آریـائی گردیده ودرمیان قرنهای استیلا ووحشیگری و تخریبات ، مزایای نژاد هند واروپائي يعني حدت ذكاوت ، سرعت انتقال ، علو فکر ، وسعت ذهن ، بلندی خیال ، فراوانی محصولات دماغی و قدرت تحلیل بردن و تربیت نمودن اقوام دیگر را همیشه نشان داده و نگاه داشته است.

تجلیات

روح ایرانی بسی ناموران تاریخی آفریده و مردان باعزم آهنین پنجه بوجود آورده است. آنچنان فیلسوفان وسخن سرایان و دانشمندان نامی پرورده که نام آنان صفحات تاریخ ایران را آرایش داده وآثار آنان دانشوران جهـان را به تحیر و ستایش واداشته است.

روح ایرانی بسیاری از اقوام وحشی و نیم متمدن را با جاذبه های فسونکار و با قدرت ساحرانهٔ خود بشاهراه تمدن رهنمائی کرده و از مردمان خونریز و غارتگر و بدمنش ، مردان با فضل و نجیب و ترقیخواه و عدالت گستر تربیت نموده است.

این روح ایرانیست که مردانی مانند کوروش (سیروس) ،

داریوش ، اردشیر و شاپور و نوشیروان و زرتشت و مزدك و مانی و بهزاد و حلاج و فردوسی و ابن سینا و حافظ و خاقانی و امثال آنها را در آغوش خود پرورده است .

براستی ، ملتیکه ، در قرنهای تاریك بشریت ، در هنگامیکه کشورهای فرنك ، جایگاه حیوانات وحشی بوده وجز قبایل بـار بار و خانه بردوش در آنجا ها مسکن نداشت ، بدان پایهٔ بزرك جهان گیری و حکمرانی رسیده و آنهمه تشکیلات سیاسی واداری و آثار صنعت و افکار فلسفی از خود بوجود آورده است ، نباید یك ملت مرده و بیروح شمرده شود و افراد امروزی آن ملت نباید خود را زبون و فرومایه و ناتوان شمارند .

(باید با هرگونه وسایل علمی ، فنی ، سیاسی و اجتماعی آن روح پژمرده را از نوشگفته و جلوه‌گر ساخت وبعالمیان نشان داد که ایرانی در تأسیس مدنیت جهان چه خدمتها کرده و باز برای رونق دادن و زینت بخشیدن آن تمدن حاضر و تواناست)

باید برای بیدار کردن حس ملیت در دلهای افراد ایرانی بخصوص در نژاد نوزاد ایران بهر گونه اقدام تشبث نمود . در نظر ما تدقیق و نشر تاریخ ایران و از میان آنهم شرح تاریخ تمدن قدیم این کشور بهترین وسیله هاست . باید نژاد نوزاد ایران پیش‌از هر چیز بفهمد که کی بوده است و اجداد او چه‌ها کرده‌اند ، چه آثار حیرتبخشی برای او بیادگار گذاشته و دارای چه عقاید و چه احساسات و صفاتی بوده اند و بعبارت دیگر روح ملی ایرانی در ادوار تاریخی زندگی خود چه اثراتی از خود زائیده و چه تجلیاتی در نمایشگاه مدنیت گیتی بظهور آورده است .

نگارنده برای ایفای وظیفه‌ایکه در بیدار کردن حس ملیت

ایرانی بعهدهٔ خود گرفته ام ، میخواهم که با خوانندگانِ این رساله بوسیلهٔ این سطر ها نگاهی بتاریخ گذشتهٔ ایران بیندازیم و از میان صفحـات آن جلوه های روح ایرانی را تماشا کنیم :

آ خصایص ملت ایران

(هر ملتی دارای پاره‌ای خصایص و اخلاق و استعداد هائی است که مجموع آنها روح ملی او را تشکیل میدهد . این روح ملی ، در همه دوره های زندگی خود ، آثاری از خود میگذارد که یاد از حیات نوعی او می آورند و ما را از چگونگی قوت و متانت آن روح آگاه میسازند . چنانکه تاریخ تمدن هر ملت آنرا به هر صاحب تدقیق نشان میدهد)

برای روشن کردن این مطلب ، مثالی چند از خود تاریخ یاد آوری میکنیم .

ملت یهود از میان اقوام سامی ، ملت ترك از میان نژاد مغول و ملت ایران از میان ملتهای آریائی ، پس از قرنهای بسیار که از حیاتِ سیاسی آنها گذشته است ، به بهترین وجهی صفات و اخلاق اجتماعی یعنی خصایص روح ملی خودرا تا امروز نگاهداشته اند .

(ملت یهود که از قدیم ، معروف به وفور ذکاوت و هوش و طمعکاری و کمی جربزه و شجاعت و مقدم داشتن نفع بر چیزهای دیگر و دویدن از پی صید منفعت و ابراز مهارت در تجارت و قناعت معروف بوده است ، هر جا رفته بهر شکلی که در آمده این اخلاق را با خود برده و از دست نداده است . با اینکه قرنها از عمر اجتماعی او گذشته و جریانهای بزرگ ، مقدرات او را دیگر گون

و جمعیت سیاسی او را داغون و افراد او را در اقطار عالم پراکنده ساخته وبا اینکه‌درهر یك از کشورهای عالم درزیر تأثیرات محیطهای دیگر ودر زیر نفوذ شرایط اقتصادی و اجتماعی مختلف زندگی میکنند، باز افراد آن ملت، همان اخلاق موروثه و همان صفات و طبیعتِ مخصوص خود را نگاه داشته‌اند. بدینجهت یکفرد یهودی، خواه در آمریك و انگلستان و خواه در آلمان و یا هندوستان و چین رحلِ اقامت افکنده سالها زندگی کند، باز یهودی مانده و خواهد ماند. ونیز این یکفرد، خواه مفلس و گدا وخواه صاحب میلیونها و ملیار ها بشود، خواه عالم و فیلسوف و یا بیسواد و نادان بماند باز در همه جا همان طبیعت و خصلت اجدادی خود را نشان خواهد داد)

(اقوام مغول نیز که صفات بر جسته آنها عبارت از تاخت و تاز و بیابان گردی و قناعت بزندگی سخت و تحمل شداید و چپاول و خونریزی بوده است، جز تکیه بر شمشیر و اسب خود هنر و صنعت دیگر نمیدانسته، و زراعت و تجارت را لازم و مفید نمیشمردند و فقط با زور و قهر و غلبه بهرجا میرسیدند چپاول میکردند، میسوزاندند و میگذشتند وهرکه پیش می آمد از تیغ میگذراندند و یا اسیر و لخت میکردند.

این خصال و طبیعت، تا این اواخر در تمام ادوار حیات سیاسی ملت عثمانی که بزرگترین و با نفوذترین شعبه نژاد مغول است و چنانکه شاعر بزرك عثمانی نامق کمال گفته: از یك عشیرت کوچك یك دولت جهانگیر در آورده است همیشه نمایان بوده و همین خصال، مقدرات او را تا کنون اداره کرده است.

یکی از مدققین اوضاع اجتماعی و از محررین معروف عصر

حاضر عثمانی ، جلال نوری بك که بیش از دیگران در شرح دادن دردهای اصلی واسباب حقیقی انحطاط‌عثمانی ، خامه رانی و حقیقت گوئی کرده دریکی از کتــابهای خود بنام « تاریخ تدنیات عثمانیه» چنین مینویسد :

« اخلاق و صفات موروثه ، مزاج و طبیعت اجدادی ، غالبا به اولاد میگذرد و این انتقال اخلاق نژادی را در زبانهای فرنگی « آتاویزم » مینــامند. Atavism. درحال‌حاضربدیهی است که ترکهای‌عثمانی پاره‌ای خصلتها دارند که از اجداد آنها به آنان رسیده است و اساسا اسباب ترقی و تعالی و همچنین اسرار انقراض و انحطاط ملتها را قدری هم درین توارث اخلاقی باید جست. بدان جهت ما نیز باید نگاهی بزمان گذشته باچشمهای تجربه دیده و حقیقت‌بین بیندازیم و بقدر امکان استقبال خودرا هم پیش چشم خود بیاوریم :

ترکهای عثمانی‌مانند یك ملت غالب و فاتح و حاکم ، مملکت امپراطوری روم را استیلا کردند. هر فرد عثمانی در سالهای اخیر قرون وسطی و در آغاز قرون اخیره پیش از هر چیز یك آمر مطلق و یك سردار جهانمطاع‌بود. از نشئهٔ غلبه‌های متمادی، این ترکها بجز امر دادن ، حکمرانی کردن ، جنگیدن ، زد و خورد راه انداختن بچیز دیگر اعتنا نمی‌کردند و اساسا عدد آنها هم کم بود. بدان جهت هر فرد که داخل جمعیت ترك میشد یا جزو قشون میگشت و یا پشتیبان قشون میگردید.

« در دورهٔ استیلای عثمانیان ؛ ترك ها نمی‌توانستند آن‌قدرها بزراعت و تجارت و صناعت مشغول بشوند . اجداد ما برای کارکردن ، کوشیدن ، به کارهای دور و دراز پرداختن ، بستیزگی

و مقاومت با موانع کردن و بالاخره برای باز کردن یك دکان و یا اداره کردن یك کشتی و یا تأسیس یك دارالصنایع و احیای یك مزرعه و آباد کردن یك دهکده وقت نداشتند ، زیرا از یکطرف ، اشتراك بجنك و جهاد کردن و بمملکت دشمن تاختن و در نتیجه اموال و غنایم زیاد گیر آوردن ، بسیار آسان بود و از طرف دیگر برای یك ملتِ ممتاز و یك قافلهٔ مجاهدین که از نشئهٔ غالبیت مست بود ، مشغول شدن با صنعت و حرفت قدری سخت میآمد ـ

« باز از تأثیر همین انتقال اخلاق موروثه است که پس از اعلان حریت ومشروطیت در مملکت ما باز قشون بیش از دیگر ها ترقی کرد . چنانکه این خصلت ، ترکهای عثمانی را ازنیست هست کرده باز همین خصلت او را از انحطاطوانقراض نگهداری خواهد نمود »

ملت عثمانی ، با اینکه چندین ملت‌های متمدن را زیر پرچم استیلای خود در آورد و تا دروازه های وین تاخت و بمملکت لهستان نیز دست انداخت و با اینکه مهمترین مرکز عالم یعنی استانبول راکه ناف دنیا می‌توان نامید برای خود پایتخت ساخت‌وبا اینکه قرنهاست در آغوش و همسایگی ملتهای مترقی اروپا زیست میکنند ، در زیر نفوذ این خصال و طبیعت و اخلاق اجتماعی که از نژاد مغول توارث کرده باز نتوانسته است خود را بجادهٔ ترقی بیندازد و عناصر ترقی غرب را بهمسایگان خود نیز سرایت بدهند . ولی از چندی بدینطرف ، متفکرین و حقیقت بینان این ملت ، پی بچگونگی حال و علتهای اصلی انحطاط عثمانی برده ، با افکار وآثار قلمی خود ، زمامداران‌دولت را آگاه وافراد ملت را بیدار

کرده آنانرا بجلوگیری از نتایج فساد اخلاق اجتماعی و بتوسل بچاره های سریع و مؤثر انتباه ملی رهنمائی کرده و میکنند و چنانکه دیده میشود قدمهای تند درین راه بر میدارند.

اما خصال و خصایص ملت ایران که از روزگاران پیشین در نهاد او متمکن ودر اعمال وی هویدا بوده عبارت از علویت طلبی، حسن تشبث و تقلید، ذوق و مهارت در تجارت، افراط درهوسرانی و خوشگذرانی و شاه پرستی و حدت ذکاوت و استعداد در صنایع ظریف و آزاد اندیشی و طبیعت دوستی بوده است.

این خصال که زادهٔ تأثیرات اقلیم وطبیعت آب و هوای مملکت و تشکیل خانواده‌ها و نفوذ عناصرنژادی وعوامل دینی میباشد، در همهٔ ادوارتاریخی ملت ایران درشکلهای گوناگون ظهورنموده است.

از تأثیر این خاصه روحی، حس غرور، غلو وافراط در تمام تشکیلات اجتماعی و سیاسی و در همهٔ اعمال وافکار ایرانی از دین گرفته تا در زبان و ادبیات، در وضع زندگی و در مسائل اقتصادی و غیره در تمام ازمنهٔ تاریخی حکمران بوده است.

چنانکه درزیر تأثیر این روح علویت طلب، ایرانی همیشه استیلای ممالك دیگر و جهانگیری و جهانگردی را وجههٔ همت خود ساخته است.

از پرتو همین روح؛ کشورایران، زاد وبوم اینهمه پیغمبرها وفیلسوفها ومنشأ اینهمه مذهبها و طریقتها وعقیده‌ها وفلسفه‌ها گردیده یعنی اینهمه آتشهای مقدس از سینه این روح فروزان شده است.

از تحریك همین روح، در مملکت ایران این همه عصیانها

انقلابها ، طغیانها ، قیامها و تجددها زائیده است .

(در زیر نفوذ همین روح ، ایرانی بیشتر از مادیات به روحانیات والهیات پرداخته بمسائل مادی وعلوم اقتصادی و طبیعی کمتر اهمیت داده است .)

(در اثر تعلیمات اینروح ، ادبیات ایرانی پر از قصاید و مدایح بامبالغه ورنگین و پراز تشبیهات خارق عـادت و کنایات واستعارات واصطلاحات ومبالغات افسانه‌وار وافکار و امثال وحکمیات فیلسوفانه و عارفانه گردیده است .)

(در سایهٔ الهام این روح ، این همه بناهای نظر ربا و آثار مهم حجاری و کتیبه های با عظمت و نقاشیهای با روح و صنایع دستی حیرت نمون در سینهٔ خاك بیادگار مانده است)

(از تلقینات همین روحست که ایرانی بسابقهٔ غرور ملی ، اسکندر ماکدونی را از نژاد دارا شمرده نسب ائمهٔ خود را ازنسل شهربانو بیزدجرد رسانده و اغلب پادشاهان را بدعوی انتساب بخانـدان ساسانی وا داشته است .)

(از برکت و قوتِ همین روحست که ملت ایران پس از قبول دین‌اسلام و گذراندن چندقرن دراسارت‌معنوی ، چنان رونق‌وبسطی بدیانت اسلامی‌داده و آنرا چنان به‌اخلاق وروح‌وشعایر خود موافق ساخته که یك اسلام مترقی ومتعالی وایرانی بوجود آورده است .)

(گوئی روح ایرانی یك اشتهای خارق العاده داشته و هر غذای معنوی که پیدا کرده ، او را سیر نساخته که هر آن درپی یکغذای کافیتر ومقوی‌تر میگشته وخود نیزغذاهای دیگر وقوای‌دیگر آفریده است . چنانکه از تأثیر همین خاصه ، آنچه را ملتِ ایران‌ازفنون و

علوم از ملتهای دیگر اقتباس کرده ، آنقدر آنها را توسیع و تکمیل نموده و رنك و شکل آنها را تغییر داده که امروز آنها محصول قوای خود او شناخته میشود . چنانکه در فلسفه از یونان و هند ، در فن نجوم از بابل و آشور ، در معماری و حجاری از یونان و روم ، در خط و ادبیات از عرب و در نقاشی از چین اقتباسهائی کرده ولی آنها را آنقدر تحلیل و تزیین و تسهیل و تکمیل نموده که یك فلسفهٔ مخصوص ایرانی ، یکطرز معماری ایرانی ، یك خط و ادبیات مخصوص ایرانی و یك نقاشی ایرانی که دارای روح ایرانیت هستند بوجود آورده است .)

پس از پی بردن بخصایص روح ایرانی ، تجلیات او را در ادوار تاریخی از نظر بگذرانیم .

تجلی روح ایرانی پیش از استیلای عرب

ایرانیان قدیم بشهادت مورخین یونان و روم و عرب مانند شاخه‌های دیگر نژاد آریا یك ملت تیز هوش و صاحب ذکاوت و علو فکر و حس تشبث بودند . این خصایص روحی در تاریخ قدیم ایران از در قلمرو سیاست و دین و اخلاق و مسائل اقتصادی خود نمائی کرده است چنانکه بطور اختصار بدان اشاره میکنیم :

۱ — در قلمرو سیاست : با اینکه ایرانیان قدیم بسیاری از مملکتهای همسایه را استیلا و امپراطور ها را باجگذار خود کرده بودند غالباً بطور ملاطفت و محبت و انسانیت با آنان رفتار میکردند . چنانکه مورخین نوشته‌اند که کورش (سیروس) پس از فتح کردن بابل . بملت یهود که پادشاهان بابل آنها را از فلسطین اسیر آورده در آنجا نگاهداشته بودند آزادی بخشید و آنهـا را بوطن خودشان

بر گردانید و اجازه داد که معبد های خود را از نو بسازند وحتی بعضی اشیاء مقدس زرین و سیمین را که از پرستشگاههای آنها غصب کرده به معبد بال در بابل آورده بودند بخود آنها رد کرد .

پادشاهان ایران در اداره کردن ممالك و اهالی یك مهارت و لیاقت فوق‌العاده داشتند چنانچه داریوش در میان خاندان هخامنشی ونوشیروان درسلسله ساسانی بسیار تشکیلات و تأسیسات تازه در امور لشگری و کشوری ایجاد و بر قرار نموده‌اند .

داریوش پس از اینکه رأی خود را بسرداران ایرانی که در خصوص اساس سلطنت مشورت کرده وبعضی جمهوریت و برخی حکومت‌اشرافی‌را پیشنهاد میکردند ، بقبولانیدبرای‌استقرار سلطنت خود هشت بار با ارباب عصیان بجنك در آمد و در اصلاح امور کشوری و لشگری تدابیر عملی و ذکاوت بزرك نشان داد وبا اینکه اقوام مختلف در ممالك ایران سکونت داشتند همهٔ آنها را در زیر یك بیرق گردآورده یکدل و یکجهت ساخت ،

در هر ایالت یك حاکم ویك دفتر دار برای امور کشوری ویك سردار برای کار های لشگری معین نمود وگاهی هم چند مُفَتِّش که آنها را چشم شاه وگوش شاه می‌نامیدند برای تفتیش می فرستاد تا هرچه از رفتار حکام و نظامیان بشنوند و به بینند ، شاهنشاه را از آن آگاه سازند .

داریوش بمسئله نظام و مالیه اهمیت کافی میداد ومقدار مالیات راکه درعهد اوبخزانه دولت می‌رسید به٦٦٢میلیون فرانك امروزی تخمین کرده‌اند تنها ایالت فارس که مرکز شاهنشاهی بود از دادن مالیات نقدی معاف بوده مقداری معین جنس میپرداخت .

• داریوش اولین پادشاه ایران بود که سکهٔ زر بنام خود زد و

Daric.
آنرا داریك مینامیدند و وزن آن ۱۳۰ گندم بود و از حیث درستی عیار و صافی زر، رایجترین مسکوکات آن عهد شمرده میشد.

بزرگترین خدمت داریوش در اصلاح مملکت ساختن راهها بود که برای قشون کشی و مربوط ساختن ایالتها بمرکز وجلوگیری ازعصیانها، بیش از اندازه اهمیت داشت. از این جاده های شاهی مهمترینش راهی بود که ازشهر سارد تا شهرشوش پایتخت قدیم ایران ساخته شد. شهر سارد پایتخت مملکت لیدی بود که در سال ۵٤۷ پیش ازمیلاد از طرف کوروش فتح و جزوممالك ایران شده بود. و هنوز در جای آن، قصبه کوچکی بهمین‌نام در ولایت آیدین در آناطولی (آسیای خرد) موجود است. این شهر از حیث آبادی و تجارتگاه بودن میان ایرانیان و یونانیان در آن عهد اهمیت بزرك داشت وساختن یك جاده‌شاهی میان آن وشوش، اهمیت آنرا نشان میدهد. این جاده ۱۵۰۰ میل طول داشت وبرای پیاده سه ماه راه بود.

از پرتو همین تشکیلات وطرز مملکت داری بود که داریوش، بزرگی مملکت ایران را از ۱۹ ایالت به سی ایالت رسانید.

در میان خاندان ساسانی نیز، نوشیروان عادل در بسط عدالت و در رعیت پروری و حفظ شرافت ایرانی و در گرامی داشتن حکما و دانشمندان و درآباد کردن مملکت خدمتهای شایان نموده چنانکه دانشمند جوان ایرانی بزرگمهر (بوزرجمهر) که کان هوش ورای بود، از پرتو فضیلت دوستی ودانش پروری نوشیروان به اوج ترقی رسید و در حکمت وادب و در ذکاوت و فضل یکتا و بی‌همتا گردید.

آیین ملکداری و درایت و سیاست نوشیروان در حادثه طغیان پسر خود نوشزاد بخوبی دیده میشود وتفصیل آن اینست:

نوش زاد که مادرش نصرانی بود ، دین مادر را پسندیدی و از دین پدر دوری جسته دین مجوس را خوار شمردی . این معنی سبب خشم پدر گشته بحبس او فرمان داد . چندی بر این بگذشت و نوشیروان سوی کشور روم رهسپار شده در شام بیمار گشت و آوازهٔ مرگ او در زبانها افتاد چون این خبر گوش زد نوشزاد گردید از زندان بیرون آمده ، زندانیان دیگر را نیز رهائی داده باگروهی دیگر که بسیاری از ایشان عیسوی بودند خروج نموده خواست درفارس و اهواز بنیان سلطنت نهد . کسری چون از کیفیت خبر دار گشت فرمانی به رام برزین که یکی از سران بزرگ سپاه بود فرستاد بدین مضمون که فرزند ما نوشزاد خبر مرگ ما شنیده و بیش از وارسی ، شمشیر کشیده زندانیان را از بند آزاد وخزینه‌ای را که برای دفع دشمنان نهاده بودیم غصب و بی اندیشه عاقبت باگروهی از نصاری ، بهوای سروری اسب در میدان تاخته اگر دوباره دم از اطاعت زند ، زندانیان را بجای خود فرستد و امرائیکه درین امر باو پیوسته‌اند از تیغ گذراند وسایر پیروان خود را پریشان کند تاهر جاخواهند بروند از وی عفو خواهم کرد و اگر با این فرمان در نافرمانی اصرار نماید رام برزین باید درجنک با او فرصت از دست ندهد چه کسیکه با نژاد خود به بد کردن گراید نظر بکردار او باید نه بر نژاد او ، لاکن اگر نوشزاد درجنک گرفتار آید یکموی ازسر او کم نکند واو را باپرستارانی که مواظب او بوده اند بهمان سرائیکه محبوس بوده باز دارد و همهٔ مایحتاج او را مهیا سازد وهیچیك ازسپاه عبارتیکه خاطر اورا بیازارد نگوید :

دل ما برین راستی بر گو است
که آن ناخرد مند از پشت ماست (١)

نوشیروان در ترتیب امور لشگری و کشوری و در تلطیف امرا وسر کردگان وسپاهیان بفراخور حال هر یك هرگز فرو گذار نشدی چنانکه در «زینة التواریخ» نوشته شده که وقتی یکی از سرهنگان که برای ملاحظه سامان سپاه معین شده بود «نوشیروان» را چون سپاهیان دیگر احضار نمود و چون نوشیروان قاب کمان خود همراه نداشت گفت تا مکمل حاضر نشوی نام ترا در دفتر سپاهیان ثبت نمیکنم، نوشیروان را این معنی خوش آمد و بر وظیفه شناسی آن سرهنگ آفرین خواند.

ایرانیان همواره درشاه پرستی و فرمان بری بسلاطین خود انگشت نما و معروفند اطاعت سپاهیان ایران را در قشون کشی‌ها و جنگها اغلب مورخین ذکر کرده اند. روایت کنند که کزرسس (خشایارشا) در حین مراجعت از سفر یونان در ریختگاه (مصب) رودخانه استروما ازلشکر خود جدا شده بیك کشتی فنیکی (فنیقیه) سوار گشته می‌خواست خود را هرچه زودتر بقطعه آسیا برساند در عرض راه کشتی دوچار طوفان شد و کشتیبان عرضه داشت که بار کشتی سنگین است باید تخفیف داده شود وگر نه راه نجات بسته است. کزرسس ارکان و ملتزمین رکاب خود را جمع کرده گفت: «حالا موقع است که محبت خودتان را بپادشاه تان اثبات کنید زندگانی من حالا در دست شماست» ملتزمین رکاب بمحض شنیدن همین حرف زانو بزمین زده بعد خودشان را بدریا انداختند و کشتی

(١) رجوع کنید بتاریخ سرجان ملکم ترجمه فارسی

سبك شده راه خودرا پیش گرفت و کزرسس را بساحل آسیا برسانید .»

ایرانیان صاحب عزم و همت بلند بوده برای تحصیل مقاصد خود ازهیچ صدمه وسختی نمی‌ترسیدند و پا عقب نمیگذاشتند در سر عزم خود همیشه پایدار بودند و این پایداری را تادرجهٔ لجاج و عناد میرساندند

معروف است که خشایارشا (کزرسس) وقتیکه بروی یونانیان لشگر کشی میکرد امر کرده بود که درتنگهٔ اسلامبول (چناق قلعه و یا قلعهٔ سلطانیه) یك پل بطول هزاروسیصد دزع بوسیلهٔ کشتیهائی که بهم بسته بودند بسازند مصریها و فنیکی‌هارا مأمور ساختن این پل کرده بود ولی طوفان شدیدی ظاهر شده مقداری از آن پل را خراب کرد . — کزرسس ازاین مسئله زیاد برآشفته فرمان داد تا امواج دریا را سیصد تازیانه زدند و خطاب بدریا کرده گفت :

« ای آب دریا حکمدار تاجدار تو تورا تنبیه میکند چونکه تو بی‌سبب اورا تحقیر کردی ولی اگر تو بخواهی و یانخواهی کزرسس از روی تو خواهد گذشت ، بعد ازین هیچکس برای تو قربانی — نخواهد داد چونکه تو یك آب دروغگو وبیفایده هستی» سپس فرمان داد تا پل را از نو ساختند و از روی آن با اردوی خود گذشته عزم و همت خود راحتی به امواج دریا نشان داد .»

۲ — درقلمرو دین ومذهب — دین ایرانیان قدیم که دین زرتشتی بود یکی از ساده ترین و طبیعی ترین مذهبهاست . فلسفهٔ این دین آنقدر روشن و ساده بوده است که بعقیده گروهی از علما وفلاسفه ، روزی خواهد آمد که این دین ازطرف همهٔ ملتهای دنیاقبول خواهد شد

اساس این دین چنین است که خداوند (آهورامزدا) دو عنصر آفریده که یکی عنصر نیکی و روشنائی است و یزدان نام دارد و —

دیگری عنصر بدی و تاریکی است که اهرمن نام دارد . در دنیا هر چه تندرست ، نیك ، خوب ، زیبا و هر چه دارای شفا و شادی و روشنائی و امثال آنها هست همهٔ آنها کار یزدان میباشد و بر عکس تمام زشتیها ، بدیها ، قحطی ها ، طوفانها ، سیلها ، ظلمها ، مرگ ، سرما ، ناخوشیها ، گرسنگی ، ناپاکی ، نادانی ، دروغ و اخلاقِ زشت همه آفریدهٔ اهرمن است .

یزدان و اهرمن همیشه با هم در زد وخورد هستند و در انجام کار یزدان فیروز شده روی زمین را با نیکی و پاکی و روشنائی پر خواهد کرد چنانکه بعقیده ما شیعیان ، امام دوازدهم مهدی صاحب الزمان ظهور کرده وهمین کار را انجام خواهد داد بدین جهت است که درین دین بآفتاب و آتش که بزرگترین منبع روشنائی هستند اهمیت زیاد داده شده‌است چنانکه دردین‌اسلام نیز آفتاب ازمطهرات است ولی مردم نادان تصور کرده اند که این دین ، پرستش آفتاب و آتش را امر کرده است و بدانجهت پیروان این دین را بغلط ، آفتاب پرست و آتشپرست نامیده اند ، بلکه آتش و آفتاب هر یك مظهر خدا و جلوه ای از تجلیات نور اهورامزدا میباشد و اینست که در آتشکده آتش را مقدس شمرده نمیگذارند خاموش گردد .

پس بنا بدین اساس ، هر آفریده باید به آهورامزدا یاری کند تا او هر چه زودتر بر اهرمن ظفر یابد . یاری کردن به آهورامزدا از یکسو با گفتار نیك ، با کردار نیك و با پندار نیك و از سوی دیگر با جنگیدن با اهرمن و پیروان او بعمل می‌آید .

ازینرو هر کس باید دشمن بدی : ظلم و دروغگوئی و دزدی باشد و بدفع کردن زشتی و کثافت و تاریکی و نا امنی و امثال‌آن بکوشد ،

وگر نه ، او از پیروان اهرمن شمرده میشود و جنگیدن بر ضد او بر دوستداران آهورامزدا فرض میگردد . و هر کس بر خلاف این باشد ، او آفریده و ستودهٔ آهورامزداست و اورا گرامی ودوست باید داشت .

براستی این فلسفهٔ دین زردشت آنقدر ساده و آنقدر عالی و حقیقی است که اگر تمام افراد بشر از آن پیروی میکردند ، زمین ما رشک بهشت برین میشد .

علاوه برین اصولِ اساسی ، دین زردشت بسی حقایق فلسفی را نیز دارا بوده است که أدیان دیگر از آن اقتباس کرده و حقیقت آنها را فلسفهٔ امروزی قبول نموده چنانکه بر حسب تعلیمات این دین ، روح یکقوهٔ ابدی است و سه روز پس از مرگ از بدن جدا شده پیش محکمهٔ آهورامزدا حاضر میشود قاضی این محکمه‌میثرا یعنی فرشتهٔ مهر است . پس از سنجیده شدن اعمال روح از روی پلیکه چنواد مینامند و بسیار تنگ و باریك است میگذرد اگر این روح اعمال نیك درین جهان بجا آورده و به آهورامزدا وپیروان او یاری و به اهرمن و همگنان او دشمنی کرده باشد بزودی و آسانی از آن پل گذشته در پهلوی آهورامزدا جای میگیرد و یکزندگانی جاودانی می یابد ولی اگر از پیش محکمهٔ آهورامزدا شرمنده و محکوم بیرون آید ، وقتیکه بخواهد ازروی پل چنواد بگذرد پایش لرزیده بدوزخ میافتد و در آنجا دیوها او را احاطه میکنند .

ولی چنانکه گفتیم روز آخر آهورامزدا به اهرمن غالب آمده و جهانرا از نیکی پر خواهد کرد و این دوزخ را نابود ساخته همهٔ آفریدگانِ از عنایت آهورامزدا شیرین کام و بهره مند خواهد شد

این عقیدهٔ شیعیان است که قائل به وجود شیطان و به روز قیامت وحساب وعقاب ومیزان اعمال و پل صراط و بهشت ودوزخ میباشند

مورخین یونان مینویسند که قوانین مذهبی ایرانیان قدیم بسیار ساده بود وبدانجهت پرستشگاههای بزرگ و با شکوه برپا نمیکردند و هرگز هیکل و مجسمه برای خدایان خود نمی‌ساختند و این کار را بسیار بد میدانستند و میگفتند که خدایان را نباید تشبیه به آفریدگان کرد و پیکر آنها را ساخت.

گرچه ایرانیان از آشوریان هیکلتراشی و غیره را یادگرفتند و حتی آرهورامزدا را در شکل مردیکه درمیان یك دایرهٔ پردار ایستاده میتراشیدند ولی این هیکل فقط مانند یك علامت و یا یك شکل هیروغلیفی بود که آهورامزدا را میفهمانید و گرنه هیچ کرامت وشرافت بدان هیکل اسناد نمیکردند و آنرا نمیپرستیدند. وحتی در مملکتها ئیکه فتح مینمودند، غالباً اینگونه مجسمه ها و پیکرها ومخصوصاً پرستشگاههائیرا که خدایانرا درآنجا حبس کرده بودند خراب میکردند ومردم را از ساختن آنها مانع میشدند. این کار آنان خیلی شباهت بشکستن بتها از طرف علی بن ابیطالب(رض) در خانهٔ کعبه داشته است.

ایرانیان قدیم رویهم رفته دراصول مذهبی، حق آزادی دیگران را رعایت میکردند و با اینکه در دین خود پایدار و ثابت قدم بودند به استثنای احوال فوق‌العاده مللی راکه بزیر اطاعت خود میآوردند مجبور بترك دین خود نمیکردند و اغلب پادشاهان ایران خدایان

ملل دیگررا محترم میدانستند و قربانیها میدادند و حتی طلب یاری از آنها میکردند (۱) .

خلاصه آنکه دین زردشت دین پاکی و روشنائی بوده و مردم را بداشتن اخلاق پاك وروشن و بجنگیدن برضد اخلاق زشت امر میکرد . بدین ملاحظات است که دانشمند فرانسوی گوستا و لوبون میگوید : « باید اقرار کرد که در میان دینهای قدیم هیچکدام بقدر دین زرتشت ، روحانی‌تر ، اخلاقی تر و پاك شده از مراسم وآداب وحشیانه و اوهام نبوده است ولی بدبختانه در اواخر پادشاهی ساسانیان از اصل خود بسیار دور افتاده بود » .

۳ ـ در قلمرو اقتصادی و اخلاقی : ایرانیان یك ملت تجارت دوست و خون گرم و مایل بسیاحت بودند ، مصاحبت و مخالطت با ملل دیگررا زیاد دوست داشتند تقریباً بااکثر ملل دور دست از راه های دور و دراز روابط تجارتی را باز کرده و کاروان ها ترتیب داده بودند از ممالك چین ابریشم خام آورده و پارچه های نفیس درست کرده به رومیان و اهالی بیزانس و یونان وسایرقطعات میفروختند و قرنهای متمادی این تجارت را بخودشان منحصر کرده و اقدامات عدیدهٔ امپراطور های روم را برای جلب ابریشم خام از چین بی‌ثمر گذاشته بودند حتی‌امپراطورهای روم مجبورشده بودند یك معاهده در این باب با ایران به بندند (۲) .

ایرانیان قدیم زراعت را بدرجهٔ پرستش اهمیت میدادند و خانواده های بزرگ را گرامی ومحترم میداشتند وپادشاهان ایران

---

(۱) هرودت

(۲) تاریخ ابریشم دردو جلد تألیف پاریزه Histoire de la soie p. Pariset

برای خانواده های کثیر الاولاد ، بخششها و سالیانه‌ها میدادند . دین زردشت نیز آنانرا به نظافت وزراعت و بپروردن حیوانات اهلی امر میکرد ومیگفت کسیکه با زراعت مشغول شود دست اومقدس است دستیکه خاك را شیار کند مثل اینست که هزارقربانی کرده . اهرمن وقتیکه یك مزرعهٔ سبز می بیند گریه میکند و بخانه ایکه در آنجا گندم زیاد باشد نمی تواند داخل شود .

در نظر زردشت بهترین شغلها زراعت بود زیرا با شخم کردن وحاصلخیز ساختن یك زمین خالی ، ضربتی به اهرمن زده میشود .

زردشت از آهورامزدا میپرسد : پاکترین نقطهٔ قانون مزدیسنی (خدا پرستی) کدام‌است آهورامزدا جواب میدهد : « افشاندن تخمهای قوی است درخاك . هر کس تخمی افشاند و آنرا با پاکی بجا بیاورد تمام احکام مزدیسنی را بجا آورده است . هر کس این کاررا کند مانند اینست که صدآفریده را جان داده و هزارمحصول بعمل آورده و یا هزار دعا خوانده است » .

ایرانیان دارای ذکاوت وهوش فوق‌العاده بودند چنانکه مورخین عرب نقل میکنند که پس از فتح ایران در میان اسرا هرمزان نامی ازنجبا ومرز بانان دلیر ایران بود که درجنگ نهاوند اسیرشده پیش عمرؓ آوردند او امر بقتل وی داد . هرمزان گفت که بسیار تشنه ام زیرا سه روز است آب نخورده ام اجازه میطلبم که جرعهٔ آبی بخورم عمرؓ قبول کرد وامر نمود یك جام پرازآب برای هرمزان آوردند . هرمزان پیش از خوردن آب گفت که میترسم این آبرا نخورده مرا بکشند آیاقول میدهی که تا این را نخورده‌ام مرانکشند

عمرؓ گفت قول میدهم که تو را پیش ازخوردن این آب نکشم آنوقت هرمزان جام آب را بزمین زد وشکست . عمرؓ برآشفت و گفت که به یقین تو را میکشم حضرت علیؓ و عثمانؓ و سایر صحابه گفتند یا امیرالمؤمنین بر خلاف قول خود نباید عمل بکنی تو قول دادی که تا آن آب را نخورد اورا نکشی عمرؓ قبول کرد و هرمزان بدین طریق از پرتو هوش وذکاوتِ ایرانی خود از کشته شدن رهائی یافت و نیز مذکور است وقتیکه هرمزان را پیش عمرؓ آوردند عمرؓ تکلیف کرد که قبول اسلام بکند نکرد و عمرؓ فرمان بکشتن داد ولی بعد ازآنکه عمرؓ سوگند یادکرد که تا آن آب را نخورد او را نکشد و او آن آب را ریخت و عمرؓ از قتلش گذشت اسلام را قبول کرد گفتندش که چرا در اول امر قبول نکردی در جواب گفت که اگر در اول قبول میکردم گمان میکردند که ازترس کشته شدن قبول دین کرده‌ام وحالا که یقین بسلامت کردم بطوراختیار قبول مینمایم .

این قضیه را یکی از شعرای آلمان پلاتن نام در قرن گذشته برشتهٔ نظم درآورده است و یکی از شعرای ملیت پرور ایران آقای پور داود بقرار ذیل برشته نظم کشیده .

هرمزان وعمر

چو شدواژگون تخت ساسانیان — مداین بیغما شد از تازیان
سپاه عمر تا بجیحون رسید — بخون خفته شهزادگان را بدید
یل نامور هرمزان دلیر — کشیده به زنجیر برسان شیر
ببردندش سوی مدینه دوان — بنزد عمر رهبر تازیان
نگه کردش آن تازی کینه جوی — پس آنکه گشود آن لب گفتگوی
آنکس به اسلام جنك آورد — سرش را خدا زیر سنك آورد

بپاسخ بدو گفت آن نامدار　　تفو باد بر گردش روزگار
چه سازم دودستم ببنداندرست　　ستیزه زبرده نه اندر خور است
مرا خواهشی‌ازتو هست‌ای‌عمر　　بجای آر ار مردی و نامور
سه‌روزوسه شب‌چون‌بیابان‌نورد　　نگشته لبانم تر از آب سرد
بفرمای تا جام آبم دهند　　لب خشکم از تشنگی وارهند
چوبستاند جام‌وشد اندرشگفت　　بنوشیدن اندیشه اندر گرفت
در آن‌آب‌پنداشت زهراندرون　　بود بدگمان آنکه آمد زبون
پس آنگاه سوی عمر کرد روی　　چنین گفتش اسپهبد پاك خوی
قسم یاد کن تا ننوشیده جام　　نسازی زخون پیکرم سرخ فام
عمر گفت تا تو ننوشیده آب　　ننوشد زخون تو پولاد ناب
چو بشنید سوگندِ وی‌هرمزان　　فرو ریخت بر خاك آب روان
عربها از این کرده بشتافتند　　بی کشتنش . تیغها آختند
عمر گفت هان زو بدارید تیغ　　ببخشم گناهش کنون بی‌دریغ
بمانم بسوگند خود استوار　　به‌پیمان شکن‌خشم پروردگار

تعلیم وتربیت نیز در نزد ایرانیان قدیم بی اهمیت نبود . گرچه فرزندان طبقهٔ اعیان واشراف مملکت‌بیشتر از دیگران مظهرتربیت و تعلیم میشدند و مخصوصاً در کارهای لشکری و تربیت نظامی‌همت میگماشتند ، باز افرادِ ملت نیز یك تربیت درست و پاك خانوادگی کسب مینمودند و در نظر آنان اخلاق بد ، طمع ، دروغگوئی ، ظلم و تعدی بحقوق دیگران و نمك ناشناسی بی اندازه زشت و ناسزا بود و هر کس با یکی ازین صفات معروف میشد او را بمجالس راه نمیدادند واین یك نوع مجازات برای او بود .

در ایران قدیم گدا و دریوزه پیدا نمیشد و هر کس حرفتی

نداشت بایستی بزراعت مشغول شود . مردمان بیکار را زیانکار ودشمن فراوانی (برکت) میشمردند و از شهر ها بیرون میکردند .

هرودوت مینویسد که ایرانیان ببچه‌های خود پیش از هر چیز ، اسب‌سواری ، تیراندازی وراستگوئی‌را یاد میدادند . پاکی اخلاق ، درستکاری ودوست داشتن کار ، در دین زردشت بزرگترین فضیلتها شمرده میشد، ایرانیان، استقلال‌قومی و شعایر ملی‌خودرا بسیار گرامی میداشتند . و کسانی را که آداب و شعار ملی را ترك میکردند و یا بعادات و مراسم ملل دیگر میگرویدند از خود نمیدانستند و بلکه خیانت کار میشمردند منقول است که خره خسرو که در زمان رسول ص از طرف نوشیروان ، فرمانفرمای یمن بود عادات و رسوم عرب را قبول کرده و اشعار عرب را از حفظ میخوانده و خود را بطرز اعراب اداره میکرده است این عرب مآبی او یگانه سبب عَزل او از طرف شاهنشاه ایران گردید (۱) .

بدترین دشمنان ایران کسی بود که شعایر و آداب ملی آنرا تحقیر نماید وبرعزت نفس آنان‌برخوردحتی وقتیکه اسکندر مقدونی ایران را استیلا و فتح کرد ایرانیان که خود را عاجز از مدافعه و در جلو یك کار انجام یافته دیدند برای پنهان داشتن ننك خود و پوشیدن صدمه هائی که بعزت و شرافت آنان وارد آمده بود افسانه ها درست کردند ، روایت ها ساختند و اسکندر را از نسل داریوش شمردندچنانکه‌فردوسی‌نیز درشاهنامه‌اورا فرزنددارا مینامد و از نژاد ایرانی میشمارد و میگوید که دارا پس از شکست دادن

---

(۱) گلدزیهر تتبعات اسلامی

فلیپ پدر اسکندر دختر او را خواست وبا خود به ایران آورد ولی پس ازچند روزدختررا پس‌فرستاد . درخصوص پس فرستادن دختر و دادن اسم اسکندر به پسری که از او زائیده چنین گوید :

شبی خفته بد ماه با شهریار   پر از گوهر و بو و رنك و نگار
همانا که بر زد یکی تیز دم   شهنشاه از آن دم زدن شد دژم
بپیچید درجامه سر زو بتافت   که از نگهتش بوی نا خوب یافت
پزشگان داننده را خواستند   بـه نزدیـك ناهید بنشاندند
یکی مرد بینا دل نیك رأی   پژوهید تا دارو آمد بجای
گیاهی که سوزندهٔ گام بود   بروم اندر اسکندرش نام بود
بمالید بر گام او بر پزشگ   ببارید چندی ز مژگان سرشك
اگرچندمشگین‌شدآن خوبچهر   دژم بود داراب را جای مهر
دل پادشه سرد گشت از عروس   فرستاد بازش بر فیلقوس (١)
چو نه‌ماه‌بگذشت‌ازآن‌خوبچهر   یکی گودك آمد چو تابنده مهر
ز بالا و رنك و ز بو یا برش   سکندر همی خواندی مادرش
که فرخ همی داشت آن نام را   که از ناخوشی یافت زو کام را
همی گفت قیصر بهر مهتری   که پیدا شد ازنسل من قیصری
نیاورد کس نام داراب بر   سکندر پسر بود و قیصر پدر
همی ننگش آمد که گفتی بکس   که دارا ز فرزند من کرد بس

با اینکه اسکندر پس از شکست دادن دارا و اسیر کردن خانواده او کمال مهربانی و بزرگواری در حق آنان بجای آورد چنانکه تصویر ذیل آنرا نشان میدهد : نقاش فرانسوی لوبرون که

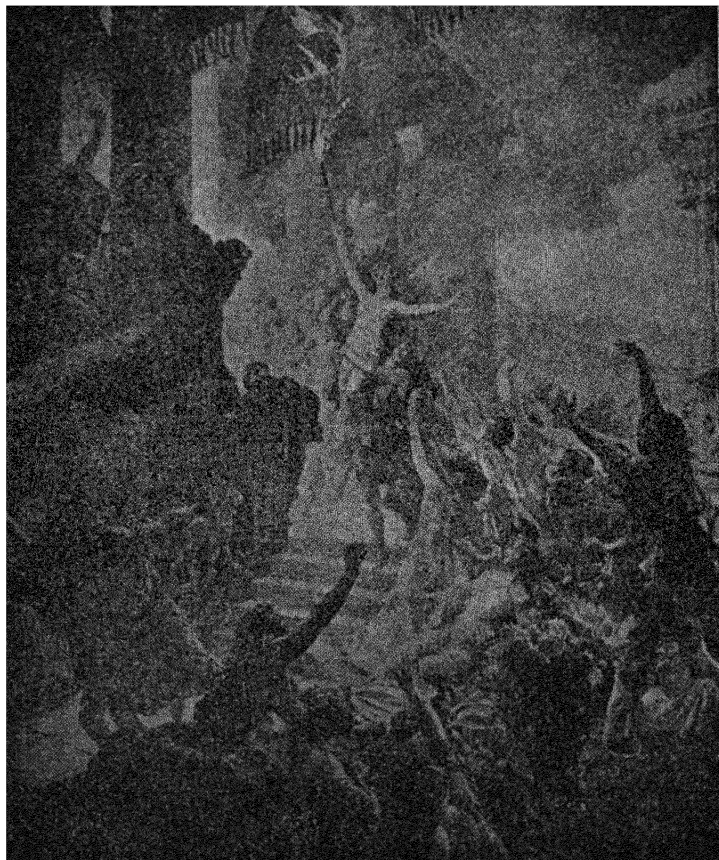
---

(١) کلمه فیلقوس که در تمام شاهنامه ها با قاف مینویسند غلطست باید با فا باشد چون که این کلمه معرب از کلمه یونانی فلیپوس یعنی فلیپ نام پدر اسکندر است ودر بعضی از کتب : مثلا در کتاب التنبیه والاشراف ص٩٦ تصریح شده .



تصویر آمدن اسکندر
بچادر داریوش برای دیدن
خانوادهٔ اسیر شدهٔ وی
این تصویر بقلم نقاش
فرانسوی، لوبرن کشیده
شده است

در قرن ۱۷ میلادی میزیسته درین پرده که آنرا « خانواده و چادر داریوش» نامیده سراپردهٔ اسیر شدهٔ داریوش‌را نشان میدهد



تصویر آتش زدن قصر پرسپولیس معروف بتخت جمشید بدست اسکندر در حال مستی و شادمانی که معشوقهٔ خود را بلند کرده و او آتش میزنند . این تصویر اثر خامهٔ نقاش فرانسوی روشه گروس که در سال ۱۸۵۹ تولد یافته است میباشد .

که اسکندر با یکی‌از سرداران خویش افستیون بدیدن سرا پرده آمده است و مادر داریوش سیزی غامبیس خود را بپای اسکندر

انداخته . و زنان و پردگیان گریه و زاری میکنند واسکندر اظهار محبت کرده ودلداری می‌نماید. وباوجود اینکه بعدها پی به حسیاتِ ملی ایرانیان برده بود و در نتیجهٔ پشیمانی بزرك که از سوزاندن قصر تخت جمشید (پرسپولیس) در حال مستی برایش دست داده بود موافق میل و آرزوی ایرانیان رفتار میکرد و حتی لباس خود را لباس پادشاهان ایران قرار داده و تمام مراسم درباری و دبدبهٔ سلطنتی ایران‌را بدون تغییر بجا میآورد ومعمول میداشت باز استیلای او یك حادثه تاریخی است که هر ایرانی با حس را داغدار وسوگوار باید کند. بخصوص آتش‌زدن قصر داریوش بدست معشوقهٔ خود از فجایع‌فراموش نکردنی و عفو نشدنی است چنانکه نقاش فرانسوی روشه‌گروس آنرا در یك‌پرده تصویر کرده و درینجا چاپ می‌شود.

ایرانیان قدیم علم و معرفت را دوست داشتند و در صنعت و حرفت و مخصوصاً در صنایع ظریف ذوق و استعداد کامل نشان میدادند سلاطین ایران نیز ارباب فضل و دانش را گرامی و محترم میداشتند. آثاریکه‌از ایرانیان قدیم از قبیل‌سنك نبشته‌ها وستونها عمارتها و دخمه‌ها و قصرها و قلعه‌ها و هیکل‌ها و حجاریها پس از چندین هزارسال باقی مانده‌برای اثبات درجه لیاقت و استعداد آنان دلیل روشنیست و با اینکه تألیفات واثرهای ایرانیانِ قدیم چندین مرتبه دچار تخریب و طعمهٔ لهیب گردیده باز آثار مختصری که‌باز مانده ثابت میکنند که ایرانیان قدیم در فن موسیقی و ادبیات و نقاشی نیز صاحب ذوق سلیم بوده و ترقیهای فراوان کرده بودند.

• پادشاه ساسانی نوشیروان عادل (خسرو اول) که حضرت‌رسول‌ص

در حق وی میفرماید که « من در زمان یك پادشاه عادل بدنیا آمدم » در عهد خود کتب فلسفه افلاطون و ارسطو را داده به پهلوی که زبان آندوره بود ترجمه کردند و همچنین چندین کتاب که از جملهٔ آنها کلیله ودمنه است از هندی بترجمه رسانید و نیز آن پادشاه دانش پژوه در شهر جند شاپور یك دارالفنون بنا کرد که فلسفه و ادبیات نیز در آنجا تدریس میشد . اغلب مورخین یونان و عرب نقل میکنند که هفت نفر از فلاسفه روم که پیروان فلسفه اشرافی (نه اوپلاتونیزم) بودند و از دست ظلمهای امپراطور روم ژوستینین بدرگاه نوشیروان عادل پناهنده شده بودند ، تا جدار دل آگاه کمال حرمت وحمایت را در حق آنان ارزانی داشت . اسامی آن هفت نفر بدینقرار است : دیوژن ، اولالیوس ، هرمیاس ، داماسکوس ، ایزیدور ، سیمپلیسیوس و پریکسیان .

شکوه و دبدبهٔ سلطنتی پادشاهان ایران نیز چیزی است که امثال آنرا تاریخ جهان کمتر دیده است و تواریخ مقدس و تألیفات نویسندگان همهٔ ملل برعظمت وشوکت و جلالت پادشاهان قدیم ایران شهادت دارند وهنوز آثار عتیقه ایران پردههای رنگینی از مدنیت و ترقیات آن زمان برای ارباب علم و معرفت نشان میدهند چنانکه شاعر جوان ایرانی پور داود در این معنی گوید :

فروفیروزی ماملت پیداست هنوز   کیشِ زرتشت ز آتشکده برجاست هنوز
تخت جمشید بلنداختر برپاست هنوز   طاق کسری بلبِ دجله هویداست هنوز
ماند آن ملك کز و ماند بجا نام ونشان

احوال روحی ایران وخصایص عمدهٔ ایرانیان در عهد قدیم بدین منوال بود که ذکر شد تا اینکه در قرن هفتم میلادی استیلای عرب

مانند یك برق ناگهانی بنیانِ استقلال این کشور معظم‌را متزلزل و آن درخت بارور کهن سال را سرنگون ساخت.

استیلای عرب بر ایران

وقتیکه شمشیر اعراب، ایرانیان را مجبور بقبول اسلام کرد و یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی کشته گردید، امید ایرانیان از نگهداری آئین و سلطنت دیرین خود بکلی بریده شد لهذا اکثریت مردم ایران پیرو دین نو گشته و آداب و رسوم دینِ زردشت را ترك نمودند. اما گروهی از پیروان دین کهن یعنی بهدینان نخواستند آئین نیاکان خود را از دست بدهند. آنان ترك دیار را بر ترك کیش و آئین برتری داده مانند دهاتیان و چادر نشینان امروزی که هر وقت صدای پای راهزنان و غارتگرانِ بیرحم را میشنوند فوری دار وندار خود را بدوشهای خویش بار کرده و بچه های شیر خواره خود را بآغوش خود گرفته خانه و لانه های خود را ترك ورو به بیابان میگذارند و خود را بر سر کوهها میکشند، آن ایرانیان دین دار نیز در آن زمان دستِ زن و بچه خود را گرفته و آتش مقدس خودرا که مظهر اهور مزدا یعنی یزدان پاك آنان بود باخود برداشته باکمال دلسوختگی و سوگواری خاك نیاگان خودرا بدرود گفته راه هندوستان پیش گرفتند. از آنوقت این زمره وفاداران که پارسی نام گرفته اند آداب و شعایر ملی و دیرین خودرا هرگز ازدست نداده و دراجرای مراسم و آئین دین پیشینیان خویش چیزی فرو گذار نکرده اند با وجود این جدائی، همیشه ایران را وطن اصلی خود میدانند و آزادی و پایداری آنرا میخواهند و از اظهار محبت و وفاداری بر آن خودداری ننمایند و هنوز چشم براهند که روزی بیاید تا مانند مرغهای دور افتاده

ازآشیان بکشور باستانی و زاد و بوم کیانی و ساسانی بر گردند.

گروه دیگر از پارسیان که تغییر دین نداده ودر وطن خودشان جایگیر ماندند ناچار هدف رفتار های زشت ناشایست گردیده همه جا گرفتار حقارت و خواری و بلکه مجبور به نهفتن عقاید و آئین اجدادی خود گشتند. در اجرای آداب و مراسم دین خود آزادی نداشتند وبتلخی زندگانی وستمکاری روزگارتن دردادند. میشله(۱) تاریخ نویس معروف فرانسوی حال آنان را نزدیك بدین مضمون شرح میدهد:

« وقتیکه هنگام شب فرا میرسد اعضای خانواده گرد هم می آمدند روز های گذشته خود را با حسرت وسوگواری یادآوری میکردند دلها بجوش و خروش میآمد راز ها و آرزو ها از پس پرده بیرون آمده و خود نمائی میکرد گوئی روح قدیم ایران درجلو چشم آنان مانند پریهای خیالی نمودارمیگشت و با آنها درد دل میکرد وبدانها قوت قلب می بخشید و تسلی میداد! »

اما ایرانیانیکه بدین اسلام در آمدند در ظاهر از نعمت آزادی و برابری و برادری که میوه های شیرین اسلامیت بود برخوردار بودند ولی همینکه حرارت انقلاب سیاسی رو بخاموشی گذاشت و و دورهٔ خلفای چهارگانه منقضی شده خلافت بدست بنی امیه افتاد آنرا توأم با سلطنت کردند وبنای فرعونی گذاشتند و همینکه کم کم پیشوایان قوم از خواب بیهوشی و بی ادراکی که هر ملت در نتیجه انقلاب سیاسی مدتی دچار آن میشود بیدار شدن آغازیدند آنوقت تأثیرات استیلا و فرمانروائی خارجی را درك نمودند و آنوقت

(۱) میشله: انجیل آدمیت **Bible de l'humanité p. Michelet**

حقیقت بندگی و زیر دستی را دریافته و بمعنی آزادی پی بردند.

در قرن نخستین هجری جنگهای داخلی ، پریشانی احوال و تغییرات کلی اوضاع فرصت ادراك حقیقت وتفکر انجام کار را نداده بود اگر هم چند تن از صاحبان نظر های دور بین پیدا میشد فریاد خود را نمیتوانست بکسی بشنواند و بلکه دم نمیتوانست بکشد ولی همینکه عقل ها وهوش ها بحال طبیعی بر گشت ارباب فکر و ادراك باندیشه افتادند. روح ایرانی مانند یك مرغ دام افتاده خود را اسیر دست صیاد بیرحم دید. دیگر یارای بلند پروازی در فضای بی انتهای آزادی را نداشت بعد از این در چیدن و خوردن دانه های جان بخش و دلچسب که همواره خود را بدان پرورش میداد آزاد نبود بلکه در یك تنگنای تیره و تاریك و در یك قفس بی روز نه و بی زاد اسیر افتاده بود.

بلی از یك طرف اعرابیکه این مملکت های بزرگ وخزاین و ثروتهای هنگفت آنها را بتصرف در آوردند ازعلوم و فنون وصنایع گوناگون بی خبر بوده اهمیت و قیمت آنها را درك نمیکردند سهل است که بتخریب همه گونه آثار تمدن وصنعت ومعرفت میکوشیدند.

در واقع ویرانی ها و خسارتهائیکه اعراب بایران وارد آوردند هرصاحب ادراك ومعرفت را داغدار میکند تلف شدن فرش معروف بهار کسری که از تالار قصر سفید نوشیروان در مداین بغارت بردند چیزیست که همیشه صفحات تاریخ اسلام را لکه دارخواهد گذاشت این قالی یکی از نمونه های صنعت و نفاست بود که نظیر آنرا چشم روزگار ندیده است.

پروفسور کاراباساك (۱) آلمانی در رساله ای که در خصوص فرش بافی ونقش دوزی ایران نوشته مینویسد : که درسال ۱۶ هجری مطابق ۶۳۷ میلادی شهر مداین مقرسلطنت ساسانیان بدست اعراب افتاد و آنها قصر معروف به قصر سفید را تصرف کردند که خرابه‌های آن تا امروز باقیست .

در میان خزاین بیحد و حساب پادشاهی که دست آوردند یك فرش فوق العـاده و نفیس که شصت گز مربع عرض و طول داشت موجود بود این فرش را اصلا برای خسرو اول (یعنی نوشیروان ۵۷۹ — ۵۳۱) بافته بودند وجانشینان او نیز تا یزدجرد سیم آن را در مواقع مخصوص استعمال میکردند .

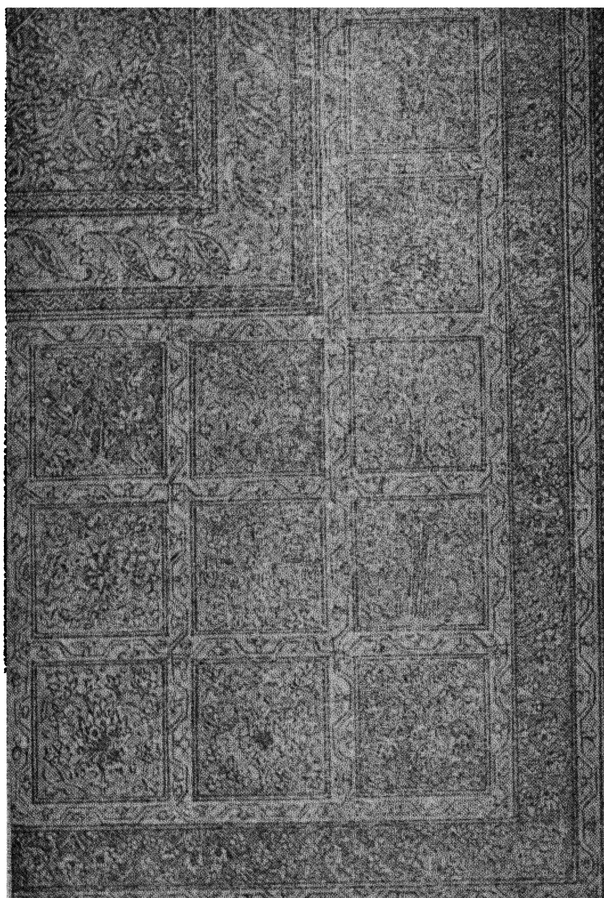
وقتیکه به باغها و بیرون شهر رفتن غیر ممکن بود جشن های پادشاهی را روی آن فرش ترتیب میدادند چونکه نقشه آن یك باغی را در فصل بهار نشان میداد . آن را اعراب بمناسبت اینکه بیشتر در فصل زمستان استعمال میشد بساط الشتاء و خود ایرانیان بهار خسرو مینامیدند پارچهٔ آن خیلی مهم و پر قیمت و از ابریشم وطلا ونقره وجواهر یك پاره وخورد وریز ساخته شده بود . زمین فرش ؟ باغی را نشان میداد کـه با حوض ها و جوی ها و درخت ها و گلهـای قشنگ بهاری آراسته شده (۲) بود درحاشیه وکنارهای آن نقشهای گلهای رنگارنگ دلکش را درشکل سنگ‌های پرقیمت نشان داده ودر زمین فرش رنگ خاك را بارنگ طلای زرد تقلید کرده وآبهای حوض را با

---

(۲) von Karabacek, Persische Nadelmalerei Susandschird

(۱) رجوع شود به ابن الاثیر - دمشقی - ابو الفدا - ابن الوردی

خطهای مخصوص معین نموده و میان آنهارا با سنگهائی که بسفیدی بلور بود پر کرده بودند این سنگها آب حوضهارا نشان میداد نه جویهارا



نمونهٔ فرش بهار کسری

این تصویر از روی فرشی که بتقلید فرش بهار کسری از ابریشم یافته شده و حالا در تصرف یکی از تجار وبن یولیوس اورندی نام میباشد ، بنا بخواهش نگارنده ازطرف استاد محترم آقای حسین طاهرزاده مزین السلطان معلم فن تذهیب در مدرسه الخطاطین اسلامبول کشیده شده است .

نیز باسنگریزه هائیکه دربزرگی مروارید بودنشان داده بودند تنه ها و ساقه های درخت ها از طلا و نقره و برگ های گلها و درختها و سایر نباتات از ابریشم و میوه های آنها هم از سنگهای رنگارنك ساخته شده بود قیمت فرش ۳ ملیون و ششصد هزار درهم - بیش از سه ملیون فرانك تخمین میشود . »

راجع به بهار کسری و صورت تقسیم آن ، صاحب روضة‌الصفا نیز چنین مینویسد . « در فتوح سیف مذکور است که از جمله غنایم مداین بساطی زربفت در خزینه کسری یافتند که شصت گز مربع بزرك بود واستادان ماهر بیواقیت و جواهر آنرامرصع‌ساخته بودند و بحذاقت طبایع اشجار و ریاحین بر آن پرداخته چون در ایام زمستان هوس شراب و نشاط و ذوق انبساط بر خاطر کسری استیلا یافتی بر آن بساط نشستی و در نظر بیننده چنان نمودی که آن فرش با گلهای بیخار آراسته است و به اصناف ازهار پیراسته سعد بی آنکه‌دست تصرفی بدان بساط دراز کند آنرا بمدینه فرستاد عمرؓ فرمود تا آن بساط را قطعه قطعه کرده بسویت بر مهاجر وانصار قسمت نمایند از آن جماه باندازه کف دستی بحصه امیرالمؤمنین علیؑ افتاد و آنرا به بیست هزار درهم یا دینار بفروخت . »

ابن الطقطقی در کتاب آداب السلطانیه (۱) میگوید که اعراب آنقدر غنائم گران بها از پایتخت و شهر های ایران آورده بودند که در دست آنها عاجز مانده و عمرؓ نمیدانست آنها را چطور تقسیم بکند و مقرری مردمان را چگونه ترتیب بدهد تا اینکه یکی

---

(۱) ص ۱۰۲-۱۰۰

از مرزبان های ایران که در مدینه بود اصل دفتر داری لشگری و کشوری را که در نزد ایرانیان معمول بود به عمرؓ یا داد و از روی آنها دفاتری درست کردند و مانند ایرانیان آنها را دیوان نامیدند و هم چنین یکی از اعراب جوالی پر از کافور گیر آورده و آن را نمك خیال کرده بـه طعام ریختند و همینکه دیدند نمك نبوده تمام جوال را به یك پیراهن کهنه که بقیمت دو درهم می ارزید فروختند وباز یکی‌ازاعراب یك دانهٔ بزرگ یاقوت بدست آورده بهزار دینار فروخت و چون گفتند که چرا اینقدر ارزان فروختی گفت اگر می دانستم که بالا تر از هزار دینار هم قیمتی هست آن را مطالبه میکردم و بـاز میگوید بعضی از اعراب طلا های سرخ را در دست گرفته در بازار صدا میزدند که کیست آن کسیکه این زر گرفته عوض آن سفید بدهد . بیچاره ها گمان میکردند که نقره بهتر از طلاست (۱) بدبختانه تخریبات اعراب منحصر بتاراج آثار صنعت و جواهر ذیقیمت و آلات زینت و اندوخته های سلاطینِ با ثروت ایران نماند بلـکه ملت ایران را از آثار علمی و ادبی و تمدن نیز لخت کردند عصبیت و شور مذهبی را بجائی بردند که هر چیزی را که یادی از روزگار پادشاهان این کشور میکرد و هر آنچه را که دین و آئین قدیم ایرانیان را نشان میداد از میـان بر میداشتند و میسوزاندند ، میکشتند و محو میکردند .

سرجام ملکم (۲) در تاریخ ایران میگوید : « پیروان پیغمبر عربی از پایداری ولَجّاجی که ایرانیان در دفاع ملك ومذهب خویش

---

(۱) این تفاصیل در روضة الصفا و سایر کتب مورخین نیز مذکور است

(۲) تاریخ ایران سرجان ملکم بفارسی وآلمانی و زبانهای دیگر ترجمه و چند مرتبه چاپ شده است .

نمودند چنان درخشم بودند که چون دست یافتند هرچیز که اسباب تقویت ملت دانستند عرضهٔ تخریب و هلاك ساختند شهر ها با خاك یکسان و آتشکده ها با آتش سوخته شد و مؤبدانی را که مامور مواظبت امور و مباشرت خدمات معبد ها و هیکل ها بودند از تیغ گذراندند و کتب فضلای ملت اعم ازآنکه در مطاق علوم نوشته بود یا در تاریخ ومسائل مذهبی یا کسانی که اینگونه کتاب ها درتصرف ایشان بود در معرض تلف در آمدند. اعراب متعصب بجز قرآن در آن ایام نه کتابی میدانست ونه میخواست که بداند مؤبدان را مجوس و ساحر میدانستند و کتب ایشان را کتب سحر مینامیدند. از حال کتب یونان و روم میتوان قیاس کرد که کتب مملکتی مثل ایران چقدر از آن طوفان باقی خواهد ماند».

بدینقرار خزاین کتب و اثر های نفیس ایرانی طعمهٔ آتش بیدادگری وفدای جهالت و وحشیگری گردید. چنانکه معروف است خلیفه دوم عمرؓ در جواب سؤالیکه عمرو بن عاص حاکم مصر در باب نگاهداشتن وسوزاندن کتابهای اسکندریه کرد گفته بود کتابهائیکه موافق احکام قرآن است وجود قرآن ما را از آنها مستغنی میسازد و آنهائیکه مخالف قوانین قرآنی است وجود آنها مضر است و باید نابود شود (۱). اساساً در میان خود عربها اهل سواد بسیار کم بود و باسوادها محترم نبودند وبلکه نوشتن را ننگ میشمردند چنانکه مورخ عرب الواقدی مینویسد که در اوایل اسلام ازتمام قبیله قریش فقط ۱۷نفر نوشتن را بلد بود و آخرین شاعر بدوی عرب ذوالرمه باسواد

(۱) اگرچه همهٔ مورخین این مسئله را تصدیق نکرده‌اندولی باز در بعضی اثرها تصدیق میشود کرد چنانکه در تاریخ الحکماء ابن قفطی این مسئله بتفصیل مذکور است

بودنِ خود را پنهان میکرد ومیگفت که اقتدار نوشتن درمیان ما بی ادبی شمرده میشود . نفوذ اسلام و عقاید آن طوری در ذهنهای مردم ایران ریشه دوانید که خط قدیم خود را نیز ترك کرده خط عربی را یاد گرفتند و حتی تاچند قرن زبان عربی زبان رسمی حکومت گردید فاضل فرانسوی و شرقشناس محترم «کلمان هوار» معلم زبان فارسی درمدرسه السنهٔ شرقی پاریس در کتاب تاریخ ادبیات عرب (۱) میگوید :

«اوستا که کتاب مذهبی ساسانیان وشکل جدید دین قدیم اهورامزدا (اورمزد یا هرمز نام خدای ایرانیان قدیم) بود از میان برخاسته و آثاری ازآن جزدر چندآتشکده که استیلا کنندگان ایران(اعراب) درگوشه وکنار آن باقی گذاشته بودند دیده نمی‌شد .

« زبان فارسی ازرسمی بودن افتاده وتنها یك زبان مکالمه گردیده وازخصایص یك زبان اولی چیزی درآن باقی نمانده بود . ایرانیان فقط بزبان عربی می‌نوشتند . تأثیرزبان عربی طوری ثابت ومحکم ماند که تا امروز زبان فارسی خود را از نفوذ آن نتوانسته است برهاند . »

در واقع جای افسوس است که تقریباً دو ثلث کتابهائی که در ایران و از طرف ایرانیان برای یك ملت فارسی زبـان نوشته شده بزبان عربیست و هنوز بسیاری از علما و مؤلفین ، تألیفات خود را بزبان عربی مینویسند .

دولتشاه در تذکرةالشعرای (۲) خود میگوید :

(۱) تاریخ ادبیات عرب چاپ ۱۹۰۲ در یك جلد ص۶۳ C. Huart: histoir de la litterature Aral e 1902 p. 6?

(۲) تذکرة الشعرای دولت تألیف امیر دولتشاه ابن‌علاءالدوله بختیشاه ...ازی سمرقندی است که در سال۷۹۲هـ باتمام رسانده است ودر لیدن ازشهرهای ...لاند بچاپ رسیده است این حکایت درص۳۰ چاپ لیدن مذکور است

« و نیز حکایت کنند که امیر عبدالله ابن طاهر که بروزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او به نهاد پرسید که این چه کتابیست گفت این قصه وامق و عذرا است خوب حکایتی است که حکماً بنام شاه نوشیروان جمع کرده‌اند امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم بغیر از قرآن وحدیثِ پیغمبر چیزی نمیخواهیم ما را از این کتاب در کارنیست واین کتاب تألیف مغان است وپیش ما مردود است فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلم رو من هرجا که از تصانیف عجم و مغان باشد جملهٔ را بسوزانند از اینجهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم را ندیده‌اند واگر احیاناً نیز شعر گفته باشند مدون نکرده‌اند .»

تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی که والی عراق بود دفاتر جمع و خرج ومالیات ایران‌را خودایرانیان مینوشتند و به‌اصول قدیم ایران وبزبان‌فارسی‌مینوشتند چونکه اعراب‌بدین قبیلِ فنون آشنانبوده‌اند ویادگرفتن آنها را برای خود حقارت وخواری می‌پنداشتند تااینکه در زمان حجاج میان زادان فرخ که مأمور ثبت و ضبط محاسبات مالیهٔ ایران بود باصالح‌بن عبدالرحمٰن که ازاسرای سیستان ومولای بنی تمیم بود در باب نوشتن‌حساب‌ها بزبان عربی مناقشه واقع شد و صالح که در زیر دست زادان‌کار می‌کرد اظهارد نمودکهٔ او میتواند تمام حسابها را که بزبان فارسی نوشته اند بعربی نقل بکند . زادان فرخ ازاین مسئله متغیر شداما پس‌ازکشته‌شدن فرخ‌زادان ، حجاج وظیفهٔ او را بعهده همان صالح محول کرده او را به نقل و ترجمه کردن دفاتر محاسبات بعربی مأمور کرد .

مردانشاه پسر زادان فرخ ازاین مسئله خبردار شده پیش صالح بن عبدالرحمن رفت وهرچه اصرار وخواهش کردکه آنکار رانکند مفید نیفتاد و بعد یکصد هزار درهم به‌وی وعده داد که از آن کار دست بکشد بازاثرنکرد آنوقت ازفرط حمیت ودلسوزی گفت: «خدا نسل تورا قطع بکند چنانکه توریشه زبان فارسی‌را قطع کردی»(۱)

صدمات اعراب فقط عبارت از این نبود از بادهٔ این همه ثروت وگنجینه‌های مفت که از ایران برده وراه خوش گذرانی پیش گرفته بودند مست و مغرور گشته خود را بالاتر و زبردست‌تر قرار دادند وباصل ونصب خود وتقدم خود درمسلمانی افتخار کردند وایرانیان را مورد تحقیر و توهین نمودند. غیر از اعراب سایر ملتها بایستی بیکی از قبیله‌های عرب منسوب کند و به عبارت دیگر موالی وبندهٔ آن قبیله باشدتابتواند حقوق‌خود راحفظ نماید. تکبر وخودفروشی و نخوت و غرور را بجائی رسانده بودندکه نام پادشاهان نیک‌نام و با عدل وداد ایران‌را نیز بزشتی وحقارت بردند وایرانیان را پائین تر و پست‌تر شمردند.

۴. اثرات استیلای عرب در روح ایرانی

همینکه ایرانیان‌خود را در جلو این‌اوضاع طاقت فرسا و جگر سوز دیدند یك انقلاب عظیم و شدید از ته دلها و از ارواح آنها سر زد و آتش حیات ملی که مدتی در زیر خاکستر مانده بود بوزیدن تند باد این انقلاب ازنو بدرخشید و جهان ایرانرا روشن ساخت.

ازین تاریخ ببعد صفحات ایران‌یك میدان جنگ وجدال برای

(۱) فتوح‌البلدان چاپ لیدن ص ۳۰۰ و کتاب «اعداد سیاق درمحاسبات ایران» بزبان فرانسه تألیف نگارنده.

اعاده موجودیت سیاسی و آزادی معنوی می گردد .

(ایرانی که همیشه پا بند استقلال سیاسی و شعایر ملی خودبوده است هر گز نمیتوانست به بیند که آداب و رسوم و شکوه وجلال پادشاهان دبر بن اواز میان مرود) ایرانی که پیوسته سربلندومحترم و بالا دست میزیسته طاقت دیدن و شنیدن آنگونه تحقیرات و بد سگالیها را ازاعراب نادان نمیتوانست بیاورد بدان سبب می بینیم(در سر حفظ استقلال سیاسی و کسب آزادی معنوی و فکری خودجانفشانیها و خود کشیها میکنند).

طایر روح ایرانی در میان چهار دیوار قفس که عقاید و اوضاع جدید در آن گرفتارش کرده بود دست و پا میزد، بدر و دیوار آن قفس حمله می‌آورد تا بلکه خود را از آن زندان برهاند و دو باره در هوای صاف و روشن و در فضای بیکران آزادی پر وبال خود را بگشاید وجهان‌مدنیت را ازالحان لطیف و دلربای خود غرق حیرت و تحسین بسازد .

« درنتیجهٔ این حس استقلال طلبی و آزادی پرستی است که میبینیم انقلابها و عصیانها و طغیانها و خروج کردن ها و جنگها و مبارزتها همدیگر را در ایران تعاقب میکند وخاك این قطعه بزرگ با خون چندین هزار مردمان از جان کذشته و فدائی و صافدل و با ایمان آغشته میگردد تا اینکه دولتی مستقل تشکیل میدهند و از طرف دیگرنیزروح ایرانی‌برای گسیختن‌زنجیرهای‌اسارت‌معنوی‌وسیله‌هائی بر می‌انگیزد ، تجلیاتی اظهار می کند وخارقه‌هائی نشان میدهد که عقل‌ها را در حیرت می‌اندازد تا سر انجام ، اسلامی را قبول میکند که بـا تمایلات ملی وشعایر تاریخی و تظاهرات فکری خود بیشتر و بهتر می‌سازد

٥٠ اساس تشیع در ایران

تجلیات این روح **جاویدان** را در راه اعادهٔ استقلال سیاسی و آزادی فکری ایران از پیش نظر گذراندن بی‌فایده نخواهد بود . در قلمرو سیاست می‌بینیم که از ابتدای اسلام بخصوص از روزی که ایران بدست سعد بن وقاص از طرف خلیفه دویم فتح و استیلا گردید ایرانیان کینه و حس انتقام در دل خود می‌پروراندند و این حس کینه و انتقام در مواقع عدیده خود نمائی میکرد و از پرده بیرون می‌افتاد تا اینکه با تأسیس فرقه تشیع بکلی ظاهر گشت .

اربابِ وقوف و اطلاع بخوبی ادراك وقبول میکنند که اساس ظهور تشیع علاوه بر مسائل اعتقادی و اختلافات نظری و نقلی ، یك مسئله سیاسی نیز بود . ایرانیان استیلای مملکت خود را از طرف اعراب بادیه نشین و نهب و غارت خزاین این کشور باستان و قتل هزاران نفوس بیگناه را از طرف مشتی عربهای پا برهنه هرگز نمی توانستند قبول و عفو و یا فراموش کنند .

محبت مخصوص که از ابتدای اسلام ، ایرانیان نسبت بخاندان آل رسول و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب‌ع و اولاد اوبهم رسانیدند غیر از اسباب معلوم یك علت سیاسی نیز داشت و گرنه همهٔ قبایل عرب و پیشوایان اسلام برای ایرانیان یکی بود و باهیچ کدام خویشی و روابط مخصوص پیش از وقت نداشتند.

فرط محبت ایرانیان بحضرت علیؑ و اولاد او از اینجا ناشی بود که اولاً حضرت امیر در رعایت جانب اسرای ایرانی ودر نگهداری حرمت و عزت بزرگان و نجبای ایران کمال همراهی را میکرد و بر

حسب فضیات و مکارم اخلاق در حق عموم بر طبق احکام شرع مبین رفتار میفرمود و فرقی میان عرب و عجم نمیگذاشت چنانکه معروف است پس از اینکه خلیفه دویم عمر بن خطاب رض بدست یك غلام ایرانی فیروز نام که اعراب اسم ابولؤلؤ برایش داده بودند کشته گردید عبیدالله پسر عمر به محض اینکه شنید این ابولؤلؤ باهرمزان ایرانی که والی سابق خوزستان و از بزرك زادگان و صاحب افسران ایران بود و پس از جنك های خونین با اعراب اسیر شده ودر مدینه مشرف به اسلام گشته و در آنجا اقامت میکرد ، رفت و آمد داشته است بدون مشورت با خلیفه وصحابه بخانهٔ هرمزان رفته و او را با یکنفر دیگر بکشت.

(این مسئله مایهٔ انزجار و حیرت صحابه گردید و شکایت پیش خلیفهٔ سیم عثمان رض بردند . عثمان رض در آن باب مشورت کرد حضرت علی بن ابی طالب رض فرمود که برحسب حکم قرآن باید عبیدالله بن عمر را بقِصَاصِ هرمزان کشت زیرا که یك مسلم را بی سبب کشته است عثمان ترسید و از اجرای حکم قرآن امتناع کرد و سیاست را بر عدالت برتری داد . دیهٔ قتل هرمزان را از مال خود داده عبیدالله بن عمر را آزاد گذاشت. این مسئله آتش غضب و کینه را در دل ایرانیان نسبت بعمر رض و عثمان رض شعله ور ساخت و محبت آنانرا در حق حضرت علی رض امیرالمؤمنین بیافزود . از آنروز ایرانیان که از پادشاه و سر پرست محروم مانده بودند بحضرت علی رض بانظر حامی و پدر مهربان مینگریستند واخلاص خود را در حق او و فرزندان او اظهار میکردند)

و نیز دربعضی از کتب معتبر وارد است که در باب اسرای عجم که ازجنك مداین آورده بودند صحبت شد که چه باید نمود . هر کس رائی میزد . حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند که من از

پیغمبر خدا ص شنیدم که میفرمودند «العجم الاحرار» یعنی عجمها آزاد مردانند. پس از آن فرمودند که سهم خودم را از این اسرا آزاد نمودم و حضرت حسین ع و جمعی دیگر هم متابعت ایشان نموده سهمهای خود را آزاد نمودند تا به این وسیله امر منتهی به آزاد شدن تمام اسیرها گردید.

ثانیاً ایرانیان را عقیده این است که شهربانو دختر آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سیم در میان اسرای ایران پیش عمر بن خطاب رض آورده شد و عمر رض خواست او را نیز مانند اسرای دیگر در بازار بفروشند حضرت علی بن ابیطالب ع مانع آمده گفت که پادشاهزادگان و نجبا را سر عریان در بازارها کشیدن خلاف ادب است بالاخره در تقسیم اسرا شهربانو نصیب فرزند حضرت علی ع یعنی امام حسین ع گردید (۱).

از آنجهت خاندان حضرت علی ع در نظر ایرانیان هم از نژاد ساسانی نسب داشت و هم از حیث خویشی با رسول خدا ص صاحب شرافت و امتیاز مخصوص بود و بدین سبب تنها این خاندان می‌توانست بطور مشروح صاحب تخت و تاج کیانی بشود نیز نظر بهمین نکته است که علی بن زین العابدین ع فرزند ارجمند امام حسین ع را که از شهربانو بود فخر العرب و العجم میگفتند چه از طرف پدر به بزرگترین عرب که پیغمبر اکرم بود میرسید و از طرف مادر به نجیب ترین سلاطین روی زمین یعنی پادشاهان عجم منتهی میگردید.

این عقیده که ایرانرا جز منسوبین خاندان ساسانی کسی دیگر نباید اداره بکند درنزد ایرانیان آنقدر رسوخ داشت که چنانکه خواهیم دید اغلب سلاطین و امرا که بعدها در ایران حکمرانی کردند می

(۱) در کتب مورخین عرب نیز مسطور است که دختر یزدگرد اسیر و به مدینه آورده شد

کوشیدندکه خود را از نسل ساسانی بقلم بدهند و هم چنین کسانیکه میخواستند میل و خاطر ملتِ ایران را دست بیاورند همیشه او را وعده میدادندکه یکنفر ازخاندان ساسانی ظهور کرده سلطنت قدیم ایران راازنوبرپاخواهدکرد . چنانکه دربعضی از کتب غیبت ازجاماسب نامه نقل کرده اندکه پس از اسلام سلطنت ایران به یکی از آل قباد منتهی میگردد وشیعیان اثناعشری این یکنفر ازآل قباد را امام غایب دوازدهم خود میدانندکه از طرف شهربانو ازآل قباد است .

فاضل محترم وشرقشناس معروف پروفسور براون انگلیسی در کتاب « تاریخ ادبی ایران» (۱) که از نفیسترین کتابهائی که دربن موضوع نوشته شده پی به این نکته برده ومیگوید :

« برای ایرانیان انتخاب یك جانشین روحانی پیغمبر یعنی خلیفه برای همهٔ مسلمانان چنانکه در نظر اعراب آسان وطبیعی میآمد یك چیزغیر طبیعی و مایه عصیان بود . از ابتدای اسلام نسبت به خلیفه دویم یعنی عمرؓ که سلطنت ایرانرا بر باد کرد یك کین و خصومت در دلهای ایرانیان جایگیر شده بود . اگرچه این کینه در زیر پردههای مذهبی پوشیده میماند اما بسیار قابل ملاحظه واندیشه بود .

« ازطرف دیگر حضرت حسینؓ که فرزند کوچك حضرت فاطمهؓ و حضرت علی بن ابی طالبؓ بوددر نظر ایرانیـان شوهر شهربانودختر یزدجرسیم آخرین پادشاه ساسانی شمرده میشد وازآن رو همه امامهای شیعه نه فقط حق و شرافت سلاله پیغمبری را دارا بودند بلکه در همان وقت از نژادخاندان ساسانی نیز نسبت بهم میرسانند وازآنجاست

(۱) جلد اول ص ۱۳۰ **Literary history of Persia**

که گبینو در کتاب خود موسوم به «مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی» (۱) اشاره بدین مسئله میکند و میگوید : « این یك مسئلهٔ سیاسی بوده و هیچ جای انکار ندارد که در نظر ایرانیان غیر از خاندان حضرت علی ابن ابیطالب ع کسی نمیتواند بطور مشروع تاج و تخت ایران را تصاحب بکند زیرا فقط این خاندان از روی انتساب بشاهنشاهان ساسانی از طرف مادر خودشان بی بی شهربانو و از طرف دیگر به مناسبت انتساب به امامهای حقیقی لایق این مقام هستند .

« این شهربانو که مادر نه امام میباشد هنوز در میان ایرانیان موقع مهمی دارد و کوهی را در یك فرسخی طهران بنام کوه بی بی شهربانو مینامند که بدانجا پای هیچ مرد (و حتی پای زن آبستن) نمی تواند رسید و فقط زیارتگاه زنان است و در ایام تعزیه نیز نام شهربانو در جزو اشخاص مهم نمایشهای مذهبی است . چنانکه بنام او مرثیه مخصوص ترتیب و نمایش میدهند و در این نمایش شهربانو کیفیت خوابیدن و سرگذشت خودش را چنین نقل میکنند :

ز نسل یزدجرد شهریارم — زنوشیروان بود اصل و تبارم
در آن وقتی که بختم کامران بود — بدان شهر ری ام اندر مکان بود
شبی رفتم بسوی قصر بابم — بیامد حضرت زهرا بخوابم
بگفت ای شهربانو باصد آئین — ترا من بر حسین آرم بکابین
بگفتم من نشسته در مداین — حسین اندر مدینه هست ساکن
محال است اینسخن فرمود زهرا — حسن آید بسرداری در اینجا
تو میگردی اسیرای بی قرینه — برندت از مداین تا مدینه

(۱) Religions et philosophies de l'Asie centrale p. Cont de Gobineau ص ۲۷۵

بفرزندم حسین پیوند سازی — مرا ازنسل‌خودخرسند سازی
زنسلت نه امام آید بدوران — که‌نبود مثل‌شان درداردوران
ولی چون‌شد مدینه منزل ما — غم عالم فزون شد بر دل ما
یکی گفتا که‌ایندختر کنیزاست — یکی گفتا بشهر خود عزیزاست
به‌مسجدمردوزن‌بربام‌ومحضر — مرا نزد عمر بردند مادر
کلامی گفت کزاودر خروشم — بگفت‌ابن بیکسان را میفروشم
علی‌جدت‌چوبرآمدخروشان — بگفتا لب به بند ای ......
نشاید بردن ای ..... — بزرگان را سر عریان ببازار
پس‌ازآن‌خواری‌ای‌نوردوعینم — به بخشیدند بر بابت حسینم

ایرانیان درباطن اگرچه ازاستیلای عرب خشنود نبودند ولی ظاهرا وسیله جلوگیری و کوتاه‌کردن دست عرب را از ممالك‌خود نداشتند وبدین سبب همیشه در پی فرصت میگشتند وحسیات کینه خود را در ته دلهای خویش نگاه داشته همواره آمادهٔ قیام و جوش وخروش بودندوازهر فرصت که‌پیش‌می‌آمد به مقام‌استفاده‌برمیآمدند چنانکه مسئله انتقال خلافت بخاندان امویه درسایهٔ تدلیسهای‌معاویه و بعد از قتل حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالبؑ بدست ابن مُلجِمْ مرادی‌ازیکطرف ووقوع‌حادثه‌جگرسوز کربلاوشهادت‌حضرت‌حسینؑ و یاران وفرزندان او واسارت باقیماندگان آن‌خاندان مطهرومصائب و بلاهای کوفه و شام نه تنها دل شیعیان و ایرانیان بلکه قلوب تمام مسلمین‌را داغدار کردومحبت مسلمانان‌بخصوص ایرانیان رابخاندان آل رسولص یك بر هزار افزوده وبهمان درجه کینه وعداوت آنان را بر بنی امیه محکمترو افزونتر گردانید تا دربر انداختن سلطنت‌آنان همدست وهمدستان شدند.

۶۰ کوشش ایرانیان در انقراض خلافت بنی امیه

بتحریك حس انتقام که افراد شیعه باآن پرورش یافته و تربیت شده بودند از یکطرف خروج وعصیانهائی مانند خروج عبدالله بن زبیر و مختار ثقفی بنام خونخواهی آل رسول بهمدستی ایرانیان بظهور میرسید وازطرف دیگر اعضای خاندان حضرت علیؑ با یکترتیب محکم و پنهانی بر ضد بنی امیه کار میکردند. مخبرهاو قاصدها باطراف می فرستادند نقیبها و داعیهابولایات گسیل میداشتند. اوامر و تعلیمات میدادندو ودستههاو هواخواهان جمع میکردند. این تشکیلات منظم ازاثر حسن نیت وعزم متین وهمت بلند پیشوایان و از نتیجه خلوص عقیدت وقوت ایمان وفداکاری افراد شیعه چنان اثرات خوب و ثمرات نیکو بخشید که عقلها در آن حیران است. میتوان گفت که امروز بزرگترین و قویترین فرقه های سیاسی فرنك با این وسیلهها و اسباب که فراهم دارند در پیش بردن مقاصد خودهمانقدر میتوانند موفق بشوند که در آن زمان فرقه علویان و یاشیعهها بانبودن اسباب در سایهٔ حسن نیت وخلوص عقیدت کامیاب گشتند. بااینکه خلفای بنی امیه اغلب داعیان ونقیبان و رسولان شیعه را پیدا کردهٔ و بقتل میرساندند و یابزندان میانداختند بازآنها از تعقیب مقصد دست بر نمیداشتند و جاسوسان از مقاصد و عملیات آنان آگاهی کامل حاصل نمی توانستند بکنند اعمال و نیات بد(بنی امیه که غیرعرب را در اداره امور راه نمیدادند ونژادایرانی را خوار وحقیر میشمردندآتش کینه را در سینهٔ ایرانیان تیز میکرد. چنانکه اسماعیل بن یاسر که نسب ازایران داشت روزی

در نزد هشام اموی چند شعر در علو نسب خود بسرود . هشام امر کرد تا او را در آب انداختند . این وقایع بر غیظ ایرانیان می‌افزود تا اینکه تمام اسباب قیام و عصیان و قوای مسلح خود را حاضر کردند مرکز این قوا و تشکیلات خراسان بود . بالاخره به همت وعزم جهانگیر سردار نامدار ایرانی ابومسلم خراسانی این نیت پاك که سالها در بوتهٔ اجمال ودر ته دلهای صاف شیعیان و ایرانیان پنهان مانده و آماده ظهور بود از قوه بفعل آمد و دوره درخشانی برای ایران و روح ایرانی گشاده کرد .

پس از اینکه همهٔ لوازم قیام حاضر شد در سال ١٢٩ هجری از امام ابراهیم امام شیعیان که در آنزمان بنای اقدام بضد بنی امیه داشتند یك رایت ظل که عبارت از نیزه‌ای بود بطول چهارده گز که چند گز کرباس برسر آن بسته بودند به ابومسلم رسید و امر یافت که به اظهار دعوت قیام نماید . آنگاه به اشارهٔ ابومسلم داعیان ونقیبان در اطراف بلاد خراسان و خوارزم پراکنده شدند تا مردم را از فرمان امام آگاه سازند و مقرر چنان گردید که در اواخر رمضان سال مذکور خروج نزدیك شد ابومسلم ملازمان خود را فرمود تا جمعاً متلبس بلباسهای یکرنك شوند ایشان جامه‌های سیاه پوشیده ودستارهای سیاه برسر ببسته پیش او آمدند هیبتی در دلش افتاده آن لباس را اختیار کرد و از آن روز آنانرا سیاه پوش (مسوده) نامیدند . در شب ٢٥ رمضان که شب وعده بود ابومسلم و سلیمان بن کثیر و همه پیروان ایشان در قریه‌ای از قرای مرو در منزل سلیمان جامه‌های سیاه پوشیده و آتش بسیار افروختند و چون چشم شیعه که در آن نواحی توطن داشتند

با پرتو آن آتش که نشانه خروج بود روشن شد متوجه خدمت ابو مسلم گشتند و پس از عید فطر ابو مسلم با جمعی کثیر بطرف عراق حرکت کرد. در عرض راه هزار ها فدائیـن و شیعیان خالص که منتظر صدور امر امام شیعه و رسیدن فرصت بودند به او ملحق شدند. آخرین خلیفهٔ اموی مروان حمار که همیشه در دمشق مشغول لهو و لعب و عشرت بود از ین واقعات غفلت میورزید وحتی به فریادهای استمداد والی خراسان نصر بن سیار و به اخبار نامه های مهیج و تهدید آمیز او گوش اعتنا نمیداد ابیاتیکه نصر در آخرین نامه خود به مروان نوشته بود بزرگی کار ابو مسلم و قوت و قدرت روز افزون شیعیان را خبر میداد و بر غفلت دربار خلیفه و بدبختی و نکبت خاندان اموی بهترین اعلامی بود. نصر در آن نامه می گفت:

اری تحت الرماد و میض نار | ویوشك ان یکون لها ضرام
فان لم یطفها عقلاء قوم | یکون وقود ها جثث وهام
فقلت من التعجب لیث شعری | ا ایقـاظ امـیة ام نیـام

یعنی می بینم در زیر خاکستر آتشی راکه نزدیك است شعله بزند و اگر خردمندان قوم آنرا خاموش نکنند بسی تنها و سر ها که طعمه آن خواهد گشت پس از روی تعجب میگویم ایکاش میدانستم که آیا بنی امیه بیدارند یا در خواب.

مروان حمار وقتیکه نزدیك شدن خطر را احساس کرد ناچار به تهیه قشون پرداخت و صف آرائی کرد تا در نزدیکی رودخانه زاب علیا ما بین موصل وبغداد جنك بعمل آمد اردوی شیعیان آل عباس بدستیاری مرد آهنین پنجه ابو مسلم خراسانی غالب آمد. قشون مروان تار مار گشت و خود مروان نیز رو بگریز نهاد خاندان اموی منقرض شد ولی

با اینکه اصل این دعوت برای علویان بود و عباسیان خود از اتباع آنان شمرده میشدند ، جریانهای سیاسی و بعضی وسایل آنها را پیش انداخت ورایت خلافت عباسیان بلند گردید .

۶ نتایج انقلاب سیاسی و استقرار خلافت عباسیان

اگر چه خلفای عباسی از اولاد حضرت علی بن ابیطالب رض که ایرانیان میخواستند نبودند ولی باز بهتر از بنی امیه بودند وچون بدستیاری ایرانیان و بپایمردی ابو مسلم خراسانی به مقام خلافت رسیدند سلطنت آنان یك سلطنت ایرانی شمرده میشود و اغلب مورخین فرنك و عرب حق دارند که این سلسله را خلفای ایرانی و یا خراسانی مینامند .

این مظفریتِ ایران در شکست دادن و منقرض ساختنِ بنی امیه در حقیقت یك انتقامی بود که پس ازیك قرن ملتِ ایران ازاعراب میکشید .

در ظرف این یکقرن ایرانیان هیچوقت فارغ از پروردنِ حسِ انتقام نگشته و با کمال متانت و استقامت و قوت ایمان در پنهانی اسباب آنرا فراهم آورده بودند . در واقع ایرانیان آنزمان بقدر مللِ زنده دلِ امروزی در کار و بیدار بودند .

فاضل معروف پروفسور براون میگوید که کمترین اثرات این انقلاب و نشاندن عباسیان بمسند خلافت این بود که ایرانیان از درجه بندگی و حقارت و تابعیت بمقام آزادی و آقایی رسیدند ودر سایه شمشیر آنان خاندان عباسی بر سریر سلطنت نشست وابوریحان بیرونی صاحب کتاب نفیس « آثارالباقیه انالقرون الخالیه » حق دارد که آن خاندان را یك سلطنت خراسانی و شرقی مینامد و میتوان گفت که در جنك

زاب علیا از شکست های قادسیه و نهروان انتقام کشیده شد وسقوط خاندان امویه تقریباً خاتمه بر تسلط حقیقی اعراب داد .

در واقع دوره خلفای عباسی دورهٔ طلائی اسلام وزمان انتباه و رفاه روح ایرانی است . انتشار علوم و فنون و توسیع دایره معارف اسلامی از یکطرف و آسایش و عمران ممالك ایران وفراهم آمدن مقدمات برای استقلال آینده و آزادی حقیقی آن کشور از طرف دیگر دردوره این خلفا بعمل آمد . روح ایرانی از این تاریخ خود را به بلند پروازی در اوج معالی و معانی آمده و با نغمات دلکش در شاخسار علم و ادب عالم اسلامرا مجذوب وشیفته خود میسازد . (تجلیات این روح را در سایه علوم وفنون در قسمت دویم این رساله از نظر خواهیم گذرانید .)

ولی این انقلاب هنوز برای اعاده استقلال سیاسی و حقیقی ایران کافی نبود : انقراض بنی‌امیه واستقرارعباسیان بمسندخلافت رفع عطش ازتشنگان زلال آزادی ایران‌نمی نمود چنانکه امیدهائی که‌ایرانیان بدان خاندان بسته بودند بطور دلخواه حاصل نشد .

اگر چه خلفای عباسی ایرانیان را محترم میشمردند و ایرانیان در دربارآنان‌نفوذ زیاد بهم رسانده بودندودر اقطار ولایات حرمت و عزت میدیدند . کبر ونخوت اعراب کمتر شده و جرأت تحقیر یك ایرانی را نداشتند واگر چه خلفا خود را قائم مقام پادشاهان ایران دانسته آداب ورسوم آنان‌را مجرا میداشتند . چنانکه شرق شناس و فاضل آلمانی فون کره مر در کتاب خود راجع بتاریخ تمدن اسلام (۱) میگوید :

(۱) A. von Kremer ; Kulturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams

« نفوذ ایرانیان در دربار خلفای عباسی زیاد جلو رفته در زمان هادی وهارون‌الرشید ومأمون‌بدرجه‌عالی رسیده بود . اغلب وزرای این خلفا ایرانی بودند مراسم و آداب و عادات ایرانی در بغداد رواج زیاد داشت قبای ایرانی لباس رسمی دربارِ خلفا و هم چنین کلاه بلند و گوشه دار و سیاه ایرانی کلاه رسمی شمرده میشد و جشنهای ملی ایران را از قبیل نوروز و مهرگان و رام در دربار معمول میداشتند »

در زمان خلیفه دویم‌عباسی منصور (۱۵۳ ه) لباس ساسانی را دردربارتقلیدمیکردند ولباسهای خود را باخطوط طلاتزیین‌مینمودند ولی این‌نوع‌لباسرا پوشیدن مخصوص به اجازه خلیفه بود . سکه‌های المتوکل نشان میدهد که لباس او تماما لباس یك ایرانی بوده است و نیز میگوید که درزمان خلافت‌ابو جعفر المنصور اعراب برای دخول بدربار خلیفه بایستی منتظر اجازه بشوند در صورتیکه خراسانیان به‌آزادی داخل میشدند واعراب رااستهزامی‌کردند (براون صفحه ۲٦۵ ــ گلدزیهر صفحه ۱٤۸) .

فاضل اتریشی گلدزیهر درکتاب خود (۱) مینویسد :

نه تنها دراداره حکومت خلفای‌عباسی ، خارجه‌ها یعنی‌ایرانیان و غیره در سرکار بودند بلکه آنها در سایر شعبات و حتی در امور مذهبی نیز پیش می‌افتادند . فون کره‌مر میگوید چنین‌بنظر میآیدکه این تتبعات علمی از قبیل قرائت و تفسیر و احادیث و شرایع در میان دو قرن نخستین اسلام عموماً در دست موالی یعنی غیر عرب بود در صورتیکه خود اعراب‌خود را غرق تحصیل ادبیات قدیم‌خود

(۱) تتبعات اسلامی Mohammedanische Studien, Vol. 1, S, 109

کرده وهمانرا تقلیدو تکمیل می‌نمودند ولی باید بیفزائیم که دراین زمینه نیز اغلب خارجیها، عربها را در سایه میگذاشتند زیرا آنها که ارباب علم بودند این رشته علوم عرب یعنی تاریخ ادبیات و تاریخ قدیم عرب را خیلی وسعت دادند و بمعرض تدقیق و تنقید گذاشتند.

در اینجا ذکر کردن نامهای این بیگانگان که علم لغت و صرف و نحو عربی را تکمیل کردند بیفائده است واگرهم ما قول «بول دولاگارد» را که می گوید در میان مسلمانان هیچ یك از کسانیکه خدمت کوچکی در علوم و تتبعات عربی کرده است از جنس عرب نبوده است بتمامه قبول نکنیم اقلا میتوانیم بگوئیم که درخصوص تحصیلات زبان عرب و بخصوص درعلم مذهب: عنصر عرب در درجه دوم میماند واین اساساً از خطاهای خود اعراب بود زیرا آنان باین قبیل تتبعات بانظر حقارت مینگریستند ومیگفتند که این گونه اشتغالات برای کسانیکه از نژاد شخصی مانند محمدبن عبدالله هستند لایق نیست بلکه کار کسانی است که با این تدقیقات و تعقلات باید بنسب واصل خود باشرونق بدهند.

جاحظ در کتاب خود بنام « البیان والتبیین » مینویسد که یکی از اعراب میگفت که برای قریشها هرگز شایسته نیست که بجز تاریخ قدیم باتتبعات دیگر مشغول شوند بخصوص در هنگامیکه هرکس باید تیر خود را بکمان کرده و بروی دشمن حمله کند.

و نیز یکی از قریشیها دید که بچه‌ای کتاب سیبویه را می‌خواند خود داری نتوانسته گفت: «وای بر تو این کار کار معلمان و مایهٔ تکدی گدایان است» زیرا چنین معروف بود که هرکس صرف ونحو بلد بود و بعلم حساب آشنائی داشت برای بچه‌ها درس می داد ودر مقابل شصت در هم میگرفت.

با وجوداین احوال و این امتیازها و نفوذها که ایرانیان داشتند آنچه را که ایشان میخواستند بعمل نمی‌آمد. غذائی را که روح ایرانی میجست در آن فضا که باز یك فضای عربی شمرده میشد پیدا نمی‌کرد. در اوایلِ خلافتِ عباسیان، تشیّع نفوذ زیاد داشت و خود خلفا، امیر المؤمنین علیؑ را مقدم بر عمرؓ و عثمانؓ و ابوبکرؓ میداشتند ولی خلیفه عباسی منصور دوانقی بجهت عدم اطاعت علویان وجمعی دیگر از بنی هاشم روزی گفت: ای بنی هاشم دماغ خودم و دماغ شما را بخاك مالیده شیخ تیم وعدی را مقدم مینمایم. از آن به بعد خلفای عباسی قائل بترتیب خلافت بر حسب عقیده اهل سنت شدند بدینقرار هنوز نفوذ عربیت باقی بود، هنوز زبان عربی زبان رسمی بود و هنوز هزاران نفوس آزادی خواه ایرانی باانواع تهمت‌ها بنام زندیق و غیره بسر چوبهای دار میرفتند وهنوز علویان و شیعیان در اظهار عقاید وعادات خود آزادی کامل نداشتند سهل است که درزمان المتوکل مورد قتل وغارت و تحقیر وتهدید می‌شدند.

فاضل فرانسوی «کلمان هوار» می گوید (۱):

«جنگ زاب علیا یك انتقامی بود که ایران از اعراب فاتح کشید ولی این انتقام نا کافی بود زیرا اگر چه از زمان فتوحاتِ اعراب بیش از یك قرن نگذشته بود ولی در ایران از آن استیلا کنندگان دو اثر و علامت ثابتی باقی مانده که یکی مذهب ودیگری هم نفوذ زبان عربیست.»

(۱) تاریخ ادبیات عرب چاپ ۱۹۰۲ صفحه ۶۲ Histoire de la litterature arabe, 1902, p. 62

انقلابهای جدید و اسباب قیام ایرانیان برضد عباسیان

چند اتفاق نا گوار در زمان عباسیان بخصوص در خلافت منصور و هارون‌الرشید و موکل بوقوع پیوست که از یك طرف ایرانیان را بغلیان و هیجان آورد و از طرف دیگر زمینه را برای انقراض خلافت بغداد حاضر کرد.

یکی از این اتفاقات قتل بیرحمانهٔ سردار نامور ایرانی ابومسلم خراسانی بود ازطرف ابوجعفر منصور خلیفهٔ دوم عباسی. این نمك نشناسی منصور تولید کدورت بزرگی در دل ایرانیان کرد ومایهٔ انقلابهای متمادی در خراسان و سایر بلاد ایران گردید امیدواری ایرانیان و اعتقاد شیعان به خاندان عباسی از آن روز سلب شد و باز یك ابر تاریکی فضای روح ایرانیرا فرا گرفت. عقیده بعضی از مورخین بر این است که چون ابو مسلم در آخر کار ملتفت شد که رسیدن خلافت بدست عباسیان کار خطا وغلطی بوده است و مصمم شد که ورق را بر گرداند، منصور فرصت نداده بقتلش رسانید و خلاصه آن بدینقرار است:

خلیفهٔ ابوجعفر منصور عباسی، ابومسلم را بدربار خود طلبید و قبلا چند نفر از لشکریانرا درپس‌پرده پنهان داشته امر کرده بود که هر وقت سه بار دست بر یکدیگر بزنند بیرون آمده کار ابومسلم را تمام کنند. همینکه ابومسلم وارد شد منصور بنای خشم و غضب گذاشت وسه‌بار دست بهم زد و چند نفر باشمشیرهای آخته بیرون آمدند. ابومسلم سر بر پای منصور نهاد تا ببوسد. منصور لگدی بروی

زده وابومسلم بر پهلو افتاد وآن چند نفر رسیده کار او را تمام کردند و در بساطی بپیچیده در گوشه خانه انداختند (۱۳۷ هجری).

سالهای متمادی انتخابی چند بنام کشیدن انتقام ابو مسلم قیام و خروج کرده پس از چندی پایداری و جنگ وفدا کاری عاقبت مانند ستاره های موقتی افول کردند. از آن جمله بود فرقهٔ راوندیه و خروج سنباد معروف به مجوس در نیشابور که چند سال احکام و نفوذ خلفای بغداد را در خراسان متزلزل ساخت.

پروفسور براون در تاریخ ادبی ایران مینویسد:

«قتل ابو مسلم به امر خلیفه عباسی منصور بزودی یك هیجان بزرك تولید کرد چنانکه سنباد مجوس (۱) که دوست و طرفدار او بود هواخواهان زیاد بزودی دور خود جمع کرده ابتدا شهر قومیش (دامغان) وری را که ابومسلم خزاین زیاد در این شهر آخری گذاشته بود تصرف نمود وآن خزاینرا برداشت واعلان کرد که خیال دارد بر حجاز حمله ببرد و کعبه را خراب بکند بزودی جم غفیری از مجوسهای طبرستان و شهرهای دیگر از مزدکیها و رافضیها و از فرقه مشبهه (مجسمه) بدور او جمع شدند. سنباد بایشان گفت که ابو مسلم نمرده است بلکه وقتیکه المنصور او را بکشتن تهدید کرد او اسم اعظم خدا را خواند و همانَدم بشکل یك کبوتر سفید درآمد و برواز کرد (رجوع بکتب شهرستانی و الیعقوبی بشود) و نیز در

(۱) راجع بشرح حال این شخص در کتابهای ذیل معلومات پیدا می توان کرد: ـ الفخری ـ طبری جلد سیم صفه ۱۱۹ ـ مروج الذهب مسعودی جلد ٦ ـ الیعقوبی جلد دویم ٤٤١ ـ الیعقوبی کتاب البلدان ۳۰۳ ـ تاریخ طبرستان چاپ دارن ٤۷ ـ تاریخ سواحل خزر تألیف دارن ٤٤٢ ـ کتاب نامنامهٔ ایرانی تألیف یوستی درزیر کلمهٔ Sumbat

روضة الصفا میگوید که سنباد بمردم میگفت که در فلان کتاب دیدم که مدت دولت اهل اسلام چندین مدت بیش نباشد و بعد از آن یکی از بنی ساسان ظهور میکند.

بالاخره جمهرة ابن مراد عجلی با لشگری قوی به قتل او آمده قریب هفتاد هزار از اتباع او را بقتل رساند و خودش پیش حاکم طبرستان که در زمان اقبال چندین بار در هم بش او فرستاده بود گریخت ولی حاکم خود و متعلقانش را گرفت و کشت.

علت دویم اعراض ایرانیان و شیعیان از بنی عباس ظلم و غدری بود که در زمان هارون الرشید بر خانواده محترم برمکیان وارد شد تفصیلات این وقعهٔ دلخراش در اغلب کتب مورخین عرب مذکور است و ابن قتیبه در کتاب خود (الامامة و السیاسة) شرح بسیار وافی در این باب میدهد و در کتاب برمکیان تالیف لوسین بووا (۱) مدیر کتابخانه انجمن آسیائی پاریس اطلاعات مفید هست وصورت کتابهائی که راجع به برمکیان در السنهٔ مختلفه نوشته شده درین کتاب مندرج است.

در هر حال کیفیت قتل جعفر بن یحیی برمکی و استیصال آن خانواده محترم وتضرع وزاری وعلوهمت ونجابت مادر جعفر که بهارون الرشید شیر داده بود و صورت فقر ومسکنتی که پس از آنهمه شهرت وعزت و عظمت دچار آن گردید خون هر ایرانی را بجوش می‌آورد. چه مرثیه‌ها در مصیبت آن خانواده نگفته‌اند وچه شعرها وقصیده‌ها که نسروده وچه کتابها که ننوشته‌اند!

این خانواده از نژاد ایرانی بود واز قراریکه مورخین می‌نویسند

۱) برمکیان تالیف لوسین بووا L. Bauvart: Les Barmecides, Paris 1912

پیش از اسلام در بلخ آتشکده‌ای بود بنام نوبهار وجد بزرك برمکیان در آنجا رئیس روحانی بود تا آنکه پس از فتح خراسان قیس ابن هیثم السلمی و عطا ابن صایب بلخ را فتح و نوبهار را خراب کردند وخانواده برمك قبول اسلام نمود . کرمانی میگوید که رئیس روحانی نوبهار در زمان خلافت عثمانؓ که خراسان فتح شد پیش خلیفه آمد و به اسلام مشرف شده نام عبدالله گرفت و بدین جهت اهالی بلخ از تغییر دین او بر آشفته مقام او را به فرزندانش دادند .

صاحب تاریخ طبری میگوید «که جد برمکیان وزیر شیرویه پادشاه ایران بوده‌است ودر نزهة‌القلوب مذکوراست که جدبرمکیان از نسل گودرز وزیر اردشیر بابکان بوده‌است و در سال ۹۶ هجری یکی از اولاد او وزیر بنی امیه شد و جعفر برمکی سکه طلاونقره بضرب رسانید که بر حسب جودت و رواج وصحت عیار معروف به زر جعفری شد و پنج تن از اولاد او بوزارت رسیده‌اند» .

در خصوص نسب و کیفیت تشرف آنان باسلام روایت‌های مختلف هست ولی این مسئله مبرهن وثابت است که ایرانی بودند و پس از قبول اسلام نیز محبت زیادی به ایران داشته و برای بلند کردن نام ایران صرف همت می‌نمودند . در حسن تدبیر و اِصابتِ رأی و نیکی اخلاق و وفور احسان ودر فضیلت وعلم ومعرفت ازدیگران امتیاز داشتند. و بحفظ آثار ایرانی همت می گماشتند چنانکه منقول است وقتیکه منصور بغداد را بِناً می کرد مخارج آن زیاد آمد ابو ایوب الموریانی گفت بهتر است ایوان طاق کسری را خراب کرده مصالح آنرا در آنجا بکار ببرند منصور در این باب با خالدبن برمك مشورت کرد خالد گفت ای امیرالمؤمنین این کار سزاوار نیست چونکه طاق

کسری آیت اسلام است هر وقت که مردم آنرا میبینند می فهمند این بنای معظم را جز امر آسمانی هیچ چیز خراب نمیکند وبا وجود این آنجا نماز گاه حضرت علی بن ابی طالب هم بوده است وعلاوه بر این مخارج هدم آن بیشتر از نفع آن خواهد شد پس منصور گفت ای خالد امتناع نکردی از این کار مگر از روی حمیت ایرانیت . آنوقت امر به تخریب آن کرد اما یکپارچه کوچکی از آن خراب کرده دیدند که مخارج خراب کردن آن زیاد تر از منافع آن آمد پس منصور از خرابی آن منصرف شده بخالد گفت حالا بر سر رأی تو آمدیم و از هدم ایوان کسری در گذشتم (۱)

جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلامی مینویسد که برمکیان خود مانند اهل خراسان شیعی بودند و از شیعیان طرفداری میکردند. جد آنان خالد پیش از عباسیان به ائمه عَلَوی بیعت کرده بود و بعد که دیدند خلافت بدست عباسیان افتاد ، مصلحت را درسکوت وبیعت آنان دیدند ولی درخفا ازهمراهی با عَلَویان خودداری نمیکردند در صورتیکه هارون الرشید بر ضد عَلَویان بود و آنها را میکشت و تبعید میکرد و طوری ضدیت او فاش شده بود که شعرا هجویه در در ضد علویان گفته در حضورش می خواندند .

از طرف دیگر امین پسر هارون نیز با برمکیان عداوت داشت چونکه اینها از ولیعهد کردن امین ، هارون را مانع شده بودندو همچنین از امرای عرب ، آل ربیع و آل مزید که برمکیان از کار انداخته بودند حسد می بردند و هارون را بر ضد برمکیان می انگیختند .

تفصیل قتل برمکیان چنان یك واقعه دلخراشی است که هر دل

(۱) الفخری صفحه ۱۸۵ (چاپ اهلورد)

سنگبن را می‌سوزاند چنانکه میرخوند صاحب روضة‌الصفا می‌نویسد که هارون یاسر را فرستاد که شبانه سر جعفر برمکی را بیاورد او نیز آمده شرح حال را بجعفر گفت. جعفر باور نکرد یاسر اصرار نمود بالاخره گفت برویم از پشت در بگوش خود بشنوم. یاسر قبول کرده آمدند و هارون گفت آیا سرِ او را آوردی، یاسر گفت بلی در بیرون است. هارون گفت زود بیاور . . . آن وقت آمده بجعفر گفت دیدی. جعفر گفت آری کار را آماده باش آنگاه مندیل خود را از آستین بیرون آورده و یاسر چشم او را ببست و بعد از آن سرشرا از تن جدا کرده پیش رشید برد؛

خاندان برمك در سخاوت وبخشش ضرب‌المثل شده بودچنانکه یکی از شعرا در حق آن خاندان گفته که اگر هزار فرسخ هم از بغداد دور باشم باز نسیم جود و کرم آل برمك بمشامم خواهد رسید با وجود این غدر و ظلم هارون کار را بجائی رسانید که افراد این خاندان بپاره‌ای نان محتاج ماندند. چنانکه در روضة‌الصفا ازمحمدبن عبدالرحمن هاشمی منقولست که روز عید قربان نزد مادر خودرفتم و در مجلس او سخنگوئی دیدم جامه‌های کهنه در برداشت. مادرم گفت که به این زن معرفی داری گفتم نه. گفت مادر جعفر بن یحیای برمکی است. من شرط تعظیم بجا آورده با او در سخن آمدم پرسیدم که ای مادر از امورعجیبه چه دیدی. گفت ای پسر، عیدی بر من گذشت که چهارصدمقنعه داشتم ودربن عید دو پوست گوسفند دارم که یکی بستر و یکی لحاف منست. محمد گفت فرمودم همان لحظه پانصد درهم پیش او آوردند و از غایت فرح نزدیك به آن شد که روح از بدنش مفـارقت نماید.

ملت ایران هرقدر بوجود چنین رجال بزرگ تاریخی خود افتخار بکند سزاوار است و هر قدر به مصائب و بدبختیهای وارده بر آن خاندان تأسف بخورد باز بجاست این قبیل رجال نجابت منش وعالی همت در ادوار تاریخی کم نبوده است اما بدبختانه ایرانیان هنوز بدان درجهٔ قدردانی نرسیده‌اند که نام آن مردان نامی را بلند بکنند و بنام آنان یادگار ها و نشانه‌ها برپا نمایند .

از ابتدای استقرار سلطنت عباسیان در میان ایرانیان یک فرقهٔ مهم غیر از شیعه که تقریباً اغلب ملت‌های غیر عرب در آن اشتراك داشتند تأسیس یافت فقط نظر این فرقه این بود که تمام فضایل و امتیازات را که اعراب بخود بسته وملت‌های دیگر را حقیر میشمردند و مورد استهزا میساختند ازاعراب سلب بکنند وبدین جهت خودشانرا شعوبی (شعوبیه) می‌نامیدند یعنی ملی ومنسوب بیك ملت درصورتیکه اعراب را منسوب به قبایل میگفتند وادعا می‌نمودند که عرب هنوز مقام یك ملت را کسب نکرده است و بدین مدعای خود از آیهٔ شریفه یا ایها الناس انا خلقنا کم من ذکر وانثی و جعلنا کم شعوبا و قبایل لتعارفو . استشهاد میکردند ومی گفتند مقصود از لفظ قبایل طوایف اعراب واز شعوب ملت‌های ایرانی و غیره است که دربن آیه بر قبایل مقدم آمده است اکثریت این فرقه را ایرانیان تشکیل میدادند و اگرچه تایکدرجه موضوع ومبنای این فرقه بر پایه علمی واخلاقی گذاشته شده بود امادر واقع خالی ازاهمیت سیاسی نبود زیرا تشکیلات این فرقه یك تیشه بود که بنفوذ و تسلط و تحکم اعراب زده میشد و دماغ تکبروغرور آنان را بخاك می‌مالید وتمام افتخارها وادعاهای آنانرا درشرافت و نجابت وفضیلت هیچ میکرد و رد وباطل مینمود

آنها میگفتند که از نقطه نظر اسلام هیچ امتیازی میان مسلمانان نیست و همه مساوی هستند واگر پاره ملاحظات را بمیان آوریم آنوقت دیده میشود که اعراب از چند حیث کمتر و پائین تر از ملل دیگر هستند.

دراینباب پروفسور براون میگوید:

در خصوص این فرقه وآثار عظیمه او چندان اسناد و آثار کافی در دست نیست » با وجود ابن شرقشناس اتریشی گلدزیهر در کتاب خود موسوم به تتبعات اسلامی (۱) که در اغلب جاهای این رساله ذکر آن شده است هرچه توانسته تفصیلات راجع به این فرقه را جمع آوری کرده است.

مومی الیه می گوید که یکی از پیشوایان این فرقه واز مدافعین فضیلت عجم بر عرب اسحق ابن حسن الخرمی (٦ - ٨١٥) از اهالی سغد بود که در یکی از اشعار عربی خود می گوید که ساسان پدر من و کسری بن هرمز وخاقان پسرعموهای من است ابوعثمان سعید بن حمیدبن بختگان متوفی در ٥ - ٨٥٤میلادی که در بارهٔ فضیلت عجم بر عرب کتابها نوشته از این جمله است و نیز ابوسعیدر ستمی در قرن پنجم هجری که بقول گلدزیهر فریاد ملی ایرانیان بر ضد اعراب در زمان او باوج رسیده بود و همچنین ابوریحان البیرونی صاحب تألیفات نفیسه و از آن جمله کتاب آثار الباقیه عن القرون الخالیه شعوبی بودند این ایران پرستان (شعوبیان) در همه قسم از اقسام علوم وفنون تفوق عجم را برعرب اثبات میکردند از حیث زبان

(۱) J. Goldziehr: Mohdmmeddnische Studien

نیز فارسی و یونانی را بهتر از عربی می‌دانستند ابو عبیده معمر ابن المثنّی که یکی از پیشوایان این ایران پرستان و یکی از لغویین (زبان شناسان) معروف بود همیشه میکوشید اثبات بکند که اعراب خیلی چیزها را از ایرانیان یاد گرفته اند.

حتی در آن چیزها که اعراب مایهٔ افتخار و نشانه مخصوص ملی خود میدانستند بملتهای دیگر مَدْیُون بودند و ادبیات و امثال و معانی وبیان فارسی در زبان عرب نفوذ داشته و چه قدر حکایات وروایات آنان از منابع فارسی اخذشده بوده است چنانکه اغلب مورخین عرب بدان شهادت کرده اند و از آنجمله ابن هشام در سیرت الرسول (چاپ لیدن صفحه ۲۳۵) میگوید که جاذبه فوق العاده افسانه‌ها وحکایتهای فارسی اغلب اوقات مایه تکدر حضرت رسول صلعم میشد زیرا حضرت میدید وقتیکه نصربن حارث العبدری وارد مجلس او شده و شروع بنقل کردن حکایات رستم و اسفندیار وداستان پادشاهان عجم میکرد اعراب ازدورسر حضرت رسول بر میگشتند و مجلس حضرت بهم میخورد» آنحضرت صلعم

تألیفات و آثار این فرقه اثرات زیادی در بیداری حسیات ملی ایرانیان حاصل کرد و مثل اینست که آنان را از خواب بیدار نمود تا آنوقت بتاریخ قدیم و آثار عتیقه و هر گونه نمونه ها و نشانه های قدیم مدنیت قبل از اسلام اهمیت نمیدادند سهل است که آنها را علایم بت پرستی و کفر پنداشته محو وخراب می کردند و ایرانی نژادبودن را ننك میداشتند اما تعلیمات و تألیفات این فرقه که بدبختانه چیز کمی از آنها باقی مانده این وضع را بکلی تغییر داد و بمنزلهٔ تازیانهٔ

غبرتی شد در حیات ملی و روح ایرانیان (۱) .

و یکی از اتفاقاتیکه بیشتر بجنبش ایرانیان و شیعیان خدمت کرد و جلب تنفر از خاندان عباسی نمود اقدامات متعصبانهٔ خلیفه عباسی المتوکل بود خلیفه مزبور نه فقط یهودیها و نصارا را در شکنجه و آزار میداشت بلکه شیعیان را نیز اذیت میکرد و حتی دست بمقدسات شیعیان برده افتضاحات زیادی بار آورد که تاریخ عباسیان را لکه دار ساخت چنانکه در روضة الصفا مذکور است خلیفه مزبور فرمود تا قبر حضرت امام حسین علیه السلام را با قبر شهدای کربلا خراب کردند ومنازلی که در آن موضع بود باخاك یکسان ساختند و خلق را از زیارت قبر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ؑ و حضرت امام حسین ؑ مانع آمدند بلکه در موقع قبر امام حسین ؑ و یاران و برادرانش زراعت نمودند و علویان در ایام خلافت او بغایت ملول و مفلوك زندگانی میکردند بدین هم اکتفا نکرده امر نمود که یکی از ندیمهایش بالشی روی شکمش بسته و در حضور خود و سایر ندما رقص میکرد و تقلید حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ؑ را درمیآورد و استهزا مینمود و حضار دست زده میگفتند (هذا الانزع البطین هذا امیر المؤمنین) .

این اوضاع و اشتغال خلفای عباسی بلهو و لعب و لذاید وصرف نظر کردن آنان از انتظام و ضبط امور کشوری ضعف و انقراض عباسیان را تهیه کرد تا لشکر مغول سرتاسر ایران را تاخته بدروازه‌های بغداد رسید . از یکطرف خواجه نصیر الدین طوسی که خود از اهل تشیع بود و حرکات ناشایست خلفای عباسی را نمی توانست تحمل

(۱) خیلی مفید و مناسب میشد که از فضلا وادبای ایران در باب این فرقه مقدس تدقیقات کرده و شرحی کافی بنویسند که در جزو انتشارات ایرانشهر چاپ کنیم .

کند و در دربار هلاکوخان اعتبار تام و نفوذ کامل داشته هلاکو بی‌مشورت‌وصلاح دید وی‌اقدام بکاری‌نمی‌کرد ، خواجه هلاکوخان را بتسخیر بغداد تشویق نمود و از طرف دیگر چون پسر مستعصم عباسی محلهٔ کرخ را در بغداد که محل شیعیان بود داد غارت کردند محمدبن‌علقمی که وزیر مستعصم‌و شیعی‌مذهب بود تحمل این مسئله را نیاورده باهلاکوخان‌مکاتبه نموده اورابتسخیر بغداد دعوت کرد و پس ازمقاومت کوچکی هلاکوخان در ۹صفر سال ٦٥٦ وارد بغداد شد و بساط خلافت عباسیان برچیده گشت .

۹) روح ایرانی و استقلال سیاسی

عصیان ایران برضد اعراب و خودکشیهای ایرانیان که خاك ایران را از اوایل استیلای عرب با خونهای آتشین چندین هزار نفوس و چندین صد فدائیان و عشقبازان راه استقلال ایران رنگین کرد همه ازین راه‌بود که روح ایران‌میخواست‌خودرا از زنجیر اسارت‌برهاند و آزادی واستقلال قدیمی خود را بدست‌بیاورد این بود که در هر گوشه مملکت و در هر فرصتی که بدست می‌افتاد روح این‌حسیات تجلی کرده و چندین صد فدائیان استقلال سیاسی از گوشه و کنار سر بلند میکرد و پروانه‌وار خودشانرا به آتش عشق آن استقلال میزدند و پر و بال خود را سوخته عشق خود را بدین وجه اعلان و اثبات میکردند . روح ایرانی چقدرجاذبه داشته است که این‌قدر واینهمه‌جانبازان‌در سر عشق‌او از جان میگذشتند این شمع‌آریائی چه روشنائی داشته است که این همه پروانه‌ها را جذب کرده وبا شعلهٔ خود آنها را سوخته و باز بی پروانه نمانده است . گویا روح

ایرانی مانند مرغ دام افتاده برای خلاصی خود از محبس تاریك قفس و به امید گسیختن زنجیر های اسارت ، خود کشی میکرد و دست و پامیزد . در این حمله‌ها وخودکشیها ناچار پرهای لطیف ونازکش درهم می‌شکست ودرزمین محبس ریخته می‌شد این پر و بالهاعبارت از رجالی بودند مانند منصورها ، ابن مقفعها ، خُرّمدینها ، افشینها و جز آنها که درسرچوبهای داربغداد و در ته‌آبهای دجله ودرجاهای دیگر ایران جان می دادند و عشق خود را با خون خود در صفحهٔ تاریخ رقم میزدند .

روح ایرانی یقین کرده بود که بدون فداکاری واز جان گذری ازین گیر و دار رهائی نخواهد یافت . روح ایرانی بحقیقت این معنی پی برده بود که ، عشق شیریست قوی پنجه ومیگوید فاش — هر که از جان گذرد بگذرد از بیشهٔ ما . عَنقای بلند پرواز آن روح بخوبی‌میدانست که تا جان‌خودرا نبازدبه جانان خود نخواهدرسید اینست که‌هرچه‌بادا باد از انداختن خود به‌آتشِ عشق پرهیزنمیکرد وگوئی شاعر حقیقت‌پروروسخنگوی دل آگاه ایرانی عارف‌قزوینی ترجمان احساسات آن روح گشته واز زبان حال او گفته است :

باد بهاری‌وزید پرده گل بردرید   ناله مرغِ اسیرتا به گلستان رسید
تا بقفس اندرم ریخته بال و پرم   بایدازاین‌سرگذشت‌شایدازاین‌دربُرید

۱۵ نتایج خلافت عباسیان و تأثیر آن در روح ایرانی

با اینکه‌عهدخلفای‌عباسی دورهٔ طلائی‌و اوج ترقی مدنیت‌اسلام بود و روح ایرانی را نیز یك فرصت تجلی و نمایش فراهم آوردباز

بنابملاحظاتیکه ذکر کردیم هنوز روح ایران خود را از قیداسارت آزادنمی‌یافت حسیات‌ملی ایرانیان نوازش لازم را درین دوره ندید و آنچه را که در خور پرورش او بود بدست نیاورد . روح ایرانی یك پرورشگاه دیگر می‌جست وطایر آن روح ، یك گلزار آزادترو یك‌هوای صافتر و روشن‌تر میخواست .

تا اواخر خلافت مأمون‌الرشید که مادرش ایرانی وخودش در خراسان‌بزرك وتربیت‌شده‌بود ، روح ایرانی در تجلی بود وایرانیان مقام بلند و نفوذ بسیار در تمام‌کارهای کشوری ولشگری و دردربار خلفا داشتند و بدان مناسبت حس حسد وکینهٔ‌اعراب راکه دست آنان از امور کوتاه‌شده بود بخود جلب کرده بودند ولی پس ازینکه حرارت دین که شوری بر سر مردم افکنده بود کم کم رو بخاموشی گذاشت و دوره عظمت و شکوه خلفای‌اول سپری شد و خلفا رانیز اعتباری نماند . اکثر اینها صفت زنان بخود گرفته در سرای بغداد مشغول لهو ولعب و بسط بساط عیش‌وعشرت گشتند .

این‌غفلت‌خلفا از اداره‌امور مملکت ، امرا و حکمرانان کوچك راآنقدر نفوذ بخشیده‌وفرصت‌داد که کم کم هریك قدم بدایره‌استقلال گذاشتند . در هرجاکه عصیانی‌سر میزد و یکی از امرا بخوابانیدن آن موفق میشد خلعت و شمشیر وعنوان ولقب از خلیفه میگرفت و حتی گاهی‌درخطبه‌ها نام‌او رانیز میخواندند و امیرالامرا وسلطان و ملك خطاب میکردند . اینها جز در کارهای بزرك مربوط بدربار خلفا نبوده حتی آنانرا در دست خود بازیچه قرار میدادند . چنانکه از ابتدای قرن سیم هجری تا زمان انقراض خلافت عباسی از طرف هلاکو در سال ٦٥٦ هجری چندین سلسله از این امرا و سلاطین

و ملوك مانند طاهریان (٢٠٥ — ٢٥٦) و صفاریان (٢٥٣ — ٢٩١) وسامانیان (٢٦١ — ٣٠٩) و دیالمهٔ آل زیار (٣١٦ — ٤٣٤) ودیالمهٔ آل بویه (٣٣٠ — ٤٤٧)و غزنویان (٣٨٩ — ٤٤١) وسلجوقیان(٤٤٢ ٥٧١) وغیره در ممالك ایران با استقلال و تسلط حکمرانی کردندو بااینکه بسیاری ازآنان از نژاد غیر ایرانیوحتی از دستپروردگان وغلامان زر خرید خلفا بودند باز در هر فرصتی بر ضد خلفا قیام و عصیان وآنانرا بقبول تقاضاها بلکه فرمانهای خود مجبور و حتی در در خلع و نصب آنان دخالت مینمودند چنانکه معزالدوله ازآلبویه که وزیر مستکفی بود آنقدر نفوذ بهم رسانید که او را از خلافت عزل و مطیع بامر الله را بجای او نصب کرد .

همچنینوقتیکه یعقوب لیث صفار بعزم تسخیر بغداد اردو کشید خلیفه به اندیشه افتاده برای پیش بینی کار ، چند نفر رسول نزدوی فرستاد وقتی رسولان بهاردو رسیدندکه یعقوب بیمار بود وامر کرد تاشمشیر او راباقدری نان خشك وپیاز نزد اوگذارند چونرسولان وارد شدند به ایشان گفت : به امیر خودتان بگوئید که اگر من زنده مانم اینشمشیر میان ما حکم خواهدکرد ، اگر فتح با من شد آنچه مقصود من است بجا خواهم آورد و اگر غلبه او را شد ، یقین بداندکه نه او و نه روزگار با کسیکه با این نان خشك وپیاز زیستکند دست نخواهد یافت .

و مرداویج پسر زیار دیلمی که در سال ٣٢٢ بر خلیفهالراضی بالله خروج کردمیخواست کشورایران را از وجود عرب پاكساخته خلافتعباسیرا منقرض کند وخرابههای مداین را آباد کردهآنجا

را پایتخت و خود را جانشین پادشاهان ساسانی سازد (١) .

و ملکشاه سلجوقی که سرتاسر ایران را استیلا و حکمرانی میکرد پس از مردن قایم بامرالله در تعیین خلیفه جدید صاحب رأی وحکم گردیده یکی از پسران خواجه نظام‌الملك را ببغداد فرستاد ومقتدی بالله را بتخت خلافت بنشاند و حتی نخستین پادشاه که لقب امیرالمؤمنین گرفت و شرکت در شئون خلافت کرد او بود وبدتر ازهمه زجری است که غلامان اتراك و عربها بسر معتز بالله درآوردند وخلاصه آن اینست که خلفای عباسی بسیاری از غلام های ترك راکه امراوسلاطین هدایای خود را با دست آنها بدربار میفرستادند در سرای خود نگاه میداشتند و بعضی کارها و مناصب داده بمقام بلند رسانیده رتق وفتق بسیاری از امور کشوری و لشکری را به آنها سپرده وهمچنین برای حفظ مقام خود گروهی اعراب از مصر آورده نگهبان ومحافظ خاص خود قرارداده بودندواینها رامغاربه (مغربیان) می گفتند ، اینها در سال ٢٥٥ باغلامان اتراك که عدد آنها ازبیست هزار میگذشت همدست شده در باره مواجب عصیان و ببهانهٔ کم بودن مقرری روزی خلیفه المعتز را گرفته دست و پایش را بسته چوب زیاد زدند و در جلو آفتاب نگاه داشته سه روز گرسنه گذاشتند و بعد بسردابی انداختند تا بمرد .

این اوضاع ازیکطرف امرا وسلاطین را بر زدن کوس استقلال تشویق می کرد واز طرف دیگر ایشان هم که بقوت بازو و شمشیر

---

(٢٧) برای تفصیل رجوع شود برساله قابوس وشمکیر تألیف آقای عباس آشتیانی که در جزو انتشارات ایرانشهر چاپ شده است .

ایرانیان کسب اقتدار میکردند بخوبی فهمیده بودند که احتیاج روح ملت ایران چیست یعنی چه چیز ایرانی را مطیع و فرمانبردار میتواند سازد و چه چیزها را ایرانیان بقدر جان خود عزیز میدارند. این بود که آداب و رسوم و شعار پادشاهان قدیم را زنده می کردند. بطرز لباس آن پادشاهان جامه میپوشیدند وبسیاری ادعا میکردند که از نژاد ایرانی و از خاندان ساسانی هستند. از تشویق و نوازش حسیات ملی ایرانیان کوتاهی نمیکردند و به استثنای بعضی از آنان که در مذهب اسلام و نشر زبانِ عرب تعصب مفرط بخرج دادند: روی هم رفته از استمالت خواطر ایرانیان و جانب داری شیعیان خود داری نمیکردند چنانکه معزالدوله حکم کرد تا هرساله دهه محرم را بهیچ کارجز تعزیت بر حسین بن علیؑ نه پردازند و از آن تاریخ این تعزیه خوانی وبساط محرم مرسوم شدو عضدالدوله عمارات مدینه و کربلا و نجف را تعمیر و در بغداد بیمارستانها بنا کرد.

ثمرانبرا که از این احوال حاصل شد اینطور میتوان خلاصه کرد:

۱ — شکستن نفوذ عرب واثبات لیاقت و برتری نژاد ایرانی بر ملل دیگر ونفوذ پیدا کردن ایرانیان در دربار خلفا و در یافتن یك استقلال سیاسی بدست امرا و ملوك.

۲ — کوشیدن امرا و سلاطین برآبادی ایران از قبیل ساختن عمارتها و تعمیر خرابیها و گشادن راهها وبستن بندها و پلها وجز آنها.

۳ — زنده کردن بعضی از مراسم و عادات ایران قدیم مانند جشن نوروز و مهرجان وسده و مراسم درباری و غیره.

٤ — تربیت یافتن بسیاری از رجال با کفایت و درایت و صاحبان

فضل و ادب در نتیجه تشویق پادشاهان و سلاطین و خدمات آنان بمملکت ایران.

۵— از همه مهمتر زنده شدن زبان فارسی پس از متروك ماندن دو قرن و آراسته شدن آن با یك ادبیات درخشان است که همواره ادوار تاریك وصفحات تاریخ ایران از پرتو آن روشن خواهد ماند.

پادشاهان سامانی و غزنوی دریnباب بیش از دیگران به بیدار کردن حس ملی و به نشر زبان وادبیات فارسی خدمت کردند واز اثر تشویقها و تلطیفهای آنان شعرائی مانند شهید بلخی، ابوشکور رودکی، دقیقی، عنصری، غضایری، فرخی، منوچهری، اسدی، کسائی، مسعودی، منجیك ترمدی، علوی زینتی و استاد سخن تجلی‌بخش روح‌ملی ایران، فردوسی پاکزاد وچندین شعرای‌دیگر در آغوش وطن ما پرورش یافته کشور ایران مرکز فضل و هنر و موطن‌علما ودانشوران وسخنگویان ورجال باکفایت ودرایت گردید درین دوره روح ایرانی، غذای معنوی تحصیل میکند و تا آنقدر که می تواند در هوای آزاد ملیت بلند پروازی می‌نماید و دل پاك سخنور نیکو سرشت فردوسی طوسی را جلوه گاه خود ساخته زبان او را ترجمان احساسات خود قرار می‌دهد و میگوید:

زشیر شتر خوردن و سوسمار   عربرا بجائی رسیده است کار
که تاج کیانرا کند آرزو   تفو برتوای چرخ گردون تفو!

۱۱ استیلای مغول واثرات آن

روح ایرانی‌در میدان آزادی‌هنوز آنقدر جلوه نمائی نکرده بود

که فضای ایران را ابرهای شرربار استیلای مغول فرا گرفت و تندباد آن بلاهای ناگهانی درختهای سالخوردهٔ علم و معرفت را در آن سر زمین از پای در آورد . از نو یك دوره تاریك و روح فرسائی برای ایران کشاده شد و دو باره رخسار دلربا و درخشانِ روح ایرانی در پس پرده های ظلمت و وحشت پوشیده ماند . آفتاب جهانتاب آزادی و آبادی ایران در زیر ابرهای تیره و تار چنگیزخان نهفته گردید .

قتلها و غارتها ، خونریزیها و بیرحمیها و تخریبها که از طرف مغولان به ممالك ایران رسید چندین قرن ترقیات او را عقب انداخت . ظلمها و خرابکاریهای مغول در تمام تواریخ آن دوره مذکور است و دوست ودشمن آنرا تصدیق دارد حتی مورخین زمان سلاطین مغول باافتخار تمام اعمالِ وحشیانه ایشان را ثبت صفحات تاریخ خود کرده‌اند چنانکه عطا ملك بن بهاءالدین محمدبن جوینی که درزمان هلاکوخان و آباقاخان مدتی درمسند حکومت بغداد و سایر خدمات بزرك بوده و در دربار مغول مقامی بلند داشته در کتاب تاریخ جهان گشای جوینی (۱) اعمال چنگیز و اولاد او رابخوبی شرح میدهد و از حقیقت نویسی خود داری و پروا نمی کند چنانکه در خصوص تسخیر خراسان نوشته است :

« . . . . و باقی نواحی را از دست راست و چپ و شرق وغرب لشکر بفرستاد (تولی خان) و تمامت را مستخلص کرد . چون ابیورد

(۱) عطاملك این کتاب را در سال ٦٥٨ هجری در زمان هلاکو نوشته و دوجلد این کتاب به حساب اوقاف مستر گیب انگلیسی بهمت وسعی و تصحیح فاضل محترم میرزا محمد خان قزوینی در مطبعه لیدن از بلاد هلند بچاپ رسیده ومعظم‌له مشغول تصحیح جلد۳ میباشد و امید است به اهتمام آن ادیب اریب عنقریب بزیور طبع آراسته گردد .

وسابیاز روطوس وجاجرم و جدین وبیهق وخراف وسنجان وسرخس و زورایذ واز جانب هرات تاحدود سجستان برسیدند و کشمکش و غارت و نهب و تاراج کردند . بیك رکضب عالمی که از عمارت موج مزدخراب شد و دیار ورباع بی‌آب گشت واکثر احیاء اموات گشتند و جلدر دو عظام وفات شدندوعزیزان خوار وغربق دبار بوار آمدند (جلد اول صفحه ۱۱۸) .

ودر جای دیگر در ضمن شرح واقعه نیشابور مینویسد :

« تمامت خلق راکه مانده بودند از زن و مرد بصحرا راندند و بکینهٔ تغاجار فرمان شده بود تا شهر را از خرابی چنان کنند که‌در آنجا زراعت توان کرد و سك وگربهٔ آنرا بقصاص زنده نگذارندو دختر چنگیزخان که خاتون تغاجار بود باخیل خویش در شهر آمد و هر کس که باقی مانده بود تمامت را بکشتند مگر چهار نفر راکه به اسم پیشه وری بیرون آوردند و بترکستان بردند و اکنون از بقایای ایشان‌فرزندان‌هستند و سرهای کشتگان را از تن جدا کردند و مجلس بنهادند مردان را جدا و زنان و کودکان راجدا و بعد از آن چون تولی عزم هرات مصمم گردانید امیری را با چهار تازیك آنجابگذاشت تابقایای زندگانرا که یافتند برعقب مردگان فرستادند . اماکن و مساکن با خاك یکسان . هرایوان که باکیوان از راه ترفع برابری می‌نمود چون خاك بزاری تواضع پیشه‌گرفت . و از خوشی و معموری دور شد . قصور بعد ازسرکشی درپای قصورافتاد گلشن کلخن شدصفوف بقاع قاعاًصفصفاً گشت . . » (جلداول‌صفحه ۱٤۰)

بدینقرار مسکن باستان را ویران و مسکن دیوان و وحشیان

کردند ازهرجا گذشتند مانند برق تروخشك را بهم سوزاندند وجز خاکستر چیزی برزمین نگذاشتند و تمام آثار عظمت و شکوه ودبدبه و شوکت این مملکت را نابود ساختند .

گویی روح شاعر حمیت پرور ایرانی امیر الشعرای معزی نیشابوری(١) بدین حال خرابی نوحه سرائی کرده و گفته است :

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من
تا یك زمان زاری کنم بر رَبع و اطلال و دمن
ربع از دلم پرخون کنم اطلال را جیحون کنم
خاك دمن گلگون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی
وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
جائی که بود آن دلستان با دوستان در بوستان
شد گرگ وروبه را مکان شد زاغ و کرکس را وطن
آنجا که بود آن نیاك پی گوران نهاد ستند پی
بر جای چنك و نای ونی آواز زاغست و زغن

جای دلسوزی و تأسف در اینجاست که در ضمن این کشتار ها و غارتها خزاین کتب ومحصولات فکری ملت ایران که پس از

(١) امیر الشعرای معزی در سال ٥٤٢ وفات کرده است . رضا قلیخان هدایت در مجمع الفصحا مینویسد که دیوانش بنظر نرسیده است . ولی در کتابخانه موزهٔ لندن نسخه خطی از آن موجود است و آقای سردار معظم خراسانی نیز یك نسخه خطی دارند که از روی آن مرحوم در گلهی کرمانی مدیر جریده فرهنك تمام این قصیده را استنساخ کرده و باداره ایرانشهر فرستاده بودند . این قصیده با یك مقدمه و حواشی بقلم فاضل محترم آقای جویا در شماره ٤ سال دوم مجله ایرانشهر چاپ شده .

استیلای عرب باز درظرف چندقرن بوجود آورده بود درین فتنه خونین بباد رفت بسیاری از آنهارا درآتش سوختند ودر جائی دیگر هزاران کتاب را به آب انداختند و روح ایرانی را تا ابد کینه ور و خصم خود ساختند .

و نیز مؤلف تاریخ جهان گشا که خود مأمور سوختن کتابخانهٔ حسن بن صباح در قلعه الموت بود مینویسد :

« بوقتی که در پای لمسر بودم بر هوس مطالعه کتابخانه که صیت آن در اقطار شایع بود عرضه داشتم که نفایس کتب الموت را تضییع نتوان کرد . پادشاه آن سخن را پسندیده فرمود واشارات راند تا بمطالعه آن رفتم وآنچ یافتم از مصاحف و نفایس کتب بر مثال یخرج الحی من المیت بیرون آوردم وآلات رصد از کراسی و کتاب الحق و اسطر لابهای تام و نصفی وآلات دیگر که موجود بود و باقی آنچ تعلق به ضلالت و غوایت ایشان داشت که نه به منقول مستند بود و نه به معقول معتمد بسوختم » (اوایل ورق ب ۱۷۳ از جلد سیم خطی جهان گشا در کتابخانه ملی پاریس نقل از مقدمه جهان گشا) .

و نیز روایت میکنند که پس از استیلا و تسخیر بغداد از جانب هلاکو امر رفته بود که مغول هرچه کتاب پیدا کردند به دجله بیندازند و خواجه نصیر الدین طوسی که در محضر هلاکو مکانتی بتمام داشت وقتی بکنار دجله رسید که مغول بیش از شش صد هزار جلد کتاب را به دجله انداخته بود . خواجه ازهلاکو خواهش کرد تا امر فرمود مغول دست باز داشتند و مابقی را از غرق نگهداری کردند .

بدینقرار دویست سال تمام ، یاسای چنگیزی در ایران جاری بود

مساجد را آخور کردند علما و فضلا را از دم شمشیر گذراندند و آبادیها را ویران ساختند . و مانند حشرات مضره که دسته دسته به کشتزارها هجوم می آورند و رنجدست مرد دهقان را در یك چشم زدن پاك می‌خورند ، این قوم نیز از هر جا گذشت از آبادی اثری نگذاشت . ولی با این همه روح ایرانی کشته نگردید بلکه روح خود را در زیر تن‌های کشته فرزندان ایران پنهان کرد تا روز دیگر سر بلند کند و بار دیگر ایران کهن را جوان سازد .

12 آخرین تجلی روح ایرانی در عهد صفویان و نادر شاه

روح ایرانی براستی جه قوت و متانت جاویدان را دارا بوده است که پس از آنهمه صدمه‌ها و انقلابها باز همینکه فضای سیاسی ایران روشنائی گرفت آن نیز به تجلی کردن آغاز نمود . روح ایرانی مانند کوهپاره‌ای بوده است در میان اقیانوس نژاد آریا که امواج انقلابات و جزر و مد حوادث روزگار چند گاهی تا قله آن بالا رفته و آنرا فرا گرفته است ولی پس از چندی که ابرها پراکنده و هوا روشن گشته و باز با همان عظمت نخستین و با همان متانت و مهابت پیشین نمایان و درخشان گردیده است .

همین طور پس از گذشتن بحران استیلای مغول و با شروع شدن سلطنت خاندان صفوی که نسب شان به امام هفتم موسی کاظم میرسید ایران کهن دور جوانی از سر گرفت . این گلزار آسیا و این بوستان نژاد آریا بار دیگر سر سبز و روح افزا گردید چونکه بدست یك باغبان روح آشنا سپرده شد واز دست پرستاران حاذق ومزاج

شناس آب خورد و در پرتو آفتاب حسیات و آمال ملی پرورش یافت این است که در این دوره تاریخ با گلهای رنگارنگ و عطرهای دلکش خود از نو مشام تماشائیان را معطر گردانید و با لطافت و ظرافت خود صاحبان ذوق سلیم و طالبان علم و صنعت را شیفتهٔ خود ساخت .

عهد صفویان دوره شکفتن غنچه‌های امید ایرانیان و موسم بهار آمال شیعیان است . از ابتدای استیلای عرب بر ایران روح ایرانی در جنگ و جدال و در اندیشه و تلاش و از خودکشی و کوشش همیشه در تب و تاب بود ، همواره دست و پا میزد و از پی گم کردهٔ خود میشتافت . از هر دری و دیاری بوی امید میشنید خود را بدآنجا میرسانید و از دربار هر امیر و هر سلطانی هوای دلداده خود را استشمام میکرد خود را حلقه بگوش آن در میساخت . هر وقت نوازش و پرورش میدید مانند غنچه میشکفت و هر گاه زجر و شکنجه می یافت در کنج شکیبائی می غنود و از متانت رو بر نمی‌تافت تا بالاخره پس از تحمل چندین انقلابات و تخریبات در سایه بردباری و پافشاری در جلو جذر و مدهای سیاسی گمکرده خود را در دربار صفویان یافت و از اثر قدردانی و روحپروری آنان خود را به‌آغوش دلداده خویش انداخت .

دلداده این روح چه بود ؟ همان بود که با آن پرورش یافته و بلکه با آن سرشته بود . روح ایرانی آزادی میخواست ، میدان و فضای روشن و صاف میجست . از زنجیرهای استیلاهای معنوی وارهیدن آرزو میکرد ، آداب و شعایر ملی و قدیم خود را می طلبید و از پی فر و شکوه دیرین و عظمت و شوکت پیشین خود می دوید .

پادشاهان صفوی این غذای معنوی را برای آن تهیه کردند . این پادشاهان دور اندیش آرزو های روح ایرانی را میدانستند و بدین

احساسات ملی پی‌برده بودند و بدان سبب در پرورش‌دادن آن روح خود داری و کوتاهی ننمودند .

این سلاطین نامدار با تقویت کردن و رسمی نمودن مذهب تشیع که ایرانیان بدان با نظر ملی و نژادی نگاه میکردند حسیاتِ ملی ایرانیان را تمرکز وقوام دادند . باید گفت که ایران استقلال سیاسی خود را پس از هزار سال مجاهدت و مبارزت از آن روز دارا شد صفویان با فراهم آوردن آمال ملی ایرانیان انظار آنان را بیك نقطه معین جلب تسخیر میکردند . روح ایرانی را باحسیات مذهبی و ملی پرورش داده ملیت و دین رابهم مربوط ساختند ودر سایه فروغ زندگی بخش و از اثر شراره جوانی و قوت که از آن امتزاج حاصل شد بتحصیل عِمران مملکت و نشو و نمای تخم معرفت از صنعت کامیاب گشتند .

سر جان ملکم در تاریخ ایران میگوید :

« هیچ اسبابی بهتر از این گونه عقیدت یعنی تشیع بجهت ترقی مملکت ایران نبود . آتشی بود که در هر سینه شعله ور گشت وتا از اشتغال فرو نه‌نشست بقدر حب وطن در ملتی که از قدر وقیمت حکومت آزادی و عدل وانصاف مستحضرند مؤثر افتاد » (جلد اول صفحه ۲۳٤) .

بلی روح ایرانی کمال استعداد و قدرت خود را در این دوره نشان داد و محصولات زیبا و زاده های دلربائی از افکار و هنر های خودبوجودآورد که هنوزچشم نظارگان ازپرتوآنها درخیرگی است.

چنانکه در صنایع مستظرفه و بخصوص در حجاری ومعماری و نقاشی و پارچه بافی در عهد صفویان ، ایرانیان سحر ها و اعجاز ها

نشان داده اند. عهد صفوی را دوره تجدد (رنیسانس) صنایع در ایران باید گفت. آثار باقیمانده عهد صفویان بهترین نمونه استعداد و قابلیت ایرانیان است. بنا ها وعمارتها و کاروانسراها و مسجدها و مناره‌ها وقصرها وباغهای آن دوره بزرگترین نشانه قدرت وحشمت و کفایت و هنر پروری خاندان صفوی است.

قماشهای نفیس، صورتهای چینی (مینیاتور) و کاشیها و قالیها و ظروف و اوانی عهد صفویان موزه های اروپا و خانه های صنعت پرستان فرنك را مزین کرده است. و هر يك از آن آثار از روح ایرانی يك جلوه و از کانون ذکاوت آریائی يك شراره‌ایست.

گر چه از فرط مجاهدت در ترویج مذهب شیعه و عقاید دینی خیلی افراط در تولید تعصب جاهلانه و نشر خرافات و اوهام روی داد و علوم نقلی بر علوم عقلی و فنون طبیعی غالب آمده يك میدان بزرگی برای تذویر وریاکاری وعوامفریبی ودرویشی و مدح گوئی گشاده شد که هنوز هم اخلاق اجتماعی ملت ایران از تأثیر های آن دچار فساد است ولی با همه اینها از یکطرف يك استقلال دینی که استقلال سیاسی در بر داشت بوجود آمد و از آنروز مملکت ایران زمام مقدرات خود را بدست خود گرفته از زیر نفوذ مستقیم عرب که در ممالك دیگر اسلامی حکمفرما بود مجزی ومبری گردید زیرا مذهب شیعه با اینکه خود رکن متین اسلام است، در حقیقت يك دین ایرانی و مخصوص بملت ایران میباشد.

و از طرف دیگر تعقل علمـای شیعه در تدقیق مسائل دینی و در تحکیم اساس تشیع، قوای مفکره آنانرا بکار انداخته، ظهور افکار فلسفی و عقاید متین و حقایق عقلی را سبب شد و روزنه های

زیاد بسراچه ذکاوت مدققین و علما باز کرده ، تجدد های فلسفی و انتباه‌های فکری را که بعدها ثمرات آنها محسوس شد تولید کرد .

از نقطه نظر سیاسی و اجتماعی نیز ، سلطنت صفویان وانتشار تشیع بی‌اثر نماند ، چنانکه یك حس بیداری در مردم حاصل کرده زمینه را برای ترقی و تجدد ملت و برای تشکیلات و خیالات نادرشاه آماده کرد ودر عهدآن پادشاهِ باعزم و دلیر و با حسن تدبیرو دِرایَت او احساسات و تعصب دینی جای خود را به احساسات ملی داده ارکان استقلال سیاسی ایران را محکمتر ساخت و یکباردیگر به جهانیان‌ثابت کردکه ایرانی ملت زنده‌دل و با روحی است‌دارای یك ذکاوت و هوش تیز و قابل بر اخذ هر گونه آثار ترقی و تجدد و فقط‌توده‌ملت ایران محتاج‌رهنمایان نیکخواه و راه شناس‌ومربیان صمیمی وواقف به خصایص روحی واجتماعی او میباشد تا قدرتیرا که دست طبیعت در فطرت او نهاده بمعرض شهود بگذارد و بگوید ایران سرچشمه فضل و عرفانست وایرانی نماینده قدرت یزدان .

۱۳ روح ایران زندهٔ جاوید است

این چند صفحه که از نظر گذراندیم مختصری بود از تجلیات روح ایرانی‌که از هزار سال به این طرف‌در هر موقع وفرصت که دست داده بظهور رسانده است و در زیر تأثیر و نفوذ زندگی بخش این روح ، ملت‌ایران که به این همه‌انقلابات وتخریبات و استیلاها دچار گشته توانسته است موجودیت خود را نگاه دارد چنانکه‌شاعر سخنور ، پور داود میگوید :

جور و بیداد فراوان و فزون دید این ملك. ستم و کینهٔ اسکندر دون دید این ملك
دشت و هامون ز عرب غرقه بخون دید این ملك. ظلم چنگیز ز اندازه برون دید این ملك
گنبد و کاخش را ز آسیب نلرزید ارکان

آری این چنین ملت بطور قطع یك روح زنده و جاودان دارد روح ایرانی بهترین نمونه روح آریائی است که علاوه بر حفظ کردن استقلال خود چندین ملل کوچك را همرنك خود ساخته ، چندین اقوام مستولی را بتحلیل برده و چندین ملت بیگانه را در آغوش مدنیت خود پرورده و بحد رشد و بلوغ رسانده است .

هر ملت که خصایص ذاتی و متانت روح اجتماعی و اخلاق ملی خودرا ازدست نداده باشد هستی خودرا میتواند محفوظ نگهدارد و درمیدان مبارزه زندگی اقوام میتواند پافشاری نشان دهد و فیروزمند گردد .

راست است که ایرانِ امروزی ازکاروان ترقی و تمدن خواهران آریائی خود عقب مانده و حتی آندرجه زنده دلی و آن اندازه استعداد و قابلیت را که در ادوار تاریخِ گذشته نشان داده امروز نمی‌تواند اظهار نماید ولی این نمیرساند که روح جاوید او مرده است . این چراغیست خاموش نگردد هرگز !

کسانیکه از روی بصیرت و اطلاع عمیق و از نزدیك احوال اجتماعی این ملت را تدقیق کرده اند درك مینمایند که روح ایرانی با وجودانیکه قرنها مقهور بیگانگان و درزیر نفوذ تمدنها و وحشتهای خارجی مانده باز جوهر اصلی وذاتی خود را ازدست نداده است .

کسانیکه ویرانی ایران وعقب ماندن آنرا ازکاروان ترقی غرب مشاهده کرده و همیشه آیه یأس میخوانند وروح ایران را مرده

میدانندو از بی‌اطلاعی بر اوضاع حقیقی ایران و یا از روی بدخواهی صاحب این عقیده فاسد میشوند بخطا میروند. انظار آنان فقط بروی آن خس و خاشاك که روی این زلال آریائی را پوشانده می‌افتد و آنقدر تیز و نافذ نیست که در زیر خس و خاشاك، صفوت آن آب را دریابندو یااینکه حسیات بدخواهی وبد اندیشی چشم تمییز وانصاف آنان را طوری خیره کرده که حقایق را نمی‌توانند درك کنند و آب خوشگوار و صاف را مانند سراب میبینند.

روح ایرانی یك اوقیانوس موج خیز بیکرانی است که غواصی در آن، کارِ هربی بصیرت و هربی جرأت نیست. کسانیکه فقط نظر بسطح آن دریا انداخته و تنها تلاطم امواج آنرا سیر وتماشا کرده ادعای شناختن آنرا میکنند در سهوند. افکار و عقاید آنان همیشه دور ازحقیقت ونظریات و ملاحظات شان همواره ناقص خواهدماند. اغلب سیاحت کنندگان فرنگی و مدققین اوضاع ایران که چندروزی بیش در این عمان بی‌پایان سیر و سفر نکرده اند تأثرات شخصی خودواتفاقات زشت و یا خوب راکه برای ایشان دست داده و پیش آمده میزان محاکمه و شناختن یك ملت قرارمیدهند مثلا اگر در آن مملکت و یا از طرف اهالی آن برای ایشان خوش گذشته و خوب پذیرائی شده است تمجید و تحسین میکنند و گرنه تکذیب مینمایند و آن ملت را غیر مستعد و حتی بی‌تربیت مینامند. این است که همیشه نوشته‌های این مردمان بی‌بصیرت وخودپرست متناقض است. بدین جهت نظریات و ملاحظات آنان سطحی و پر از سهو و خطاست و ازینجاست که اغلب آنهادر باره ایران بدبین وعیب جوی وبدخواه هستند

تدقیق اوضاع اجتماعی یك ملت که روح آن مظهر اینهمه تجلیات درخشان گردیده و در پیش این همه امواج کوه افکنِ حوادث عالم موقع خود را نگاه داشته چندان کار آسان نیست .

مانمیگوئیم که ملتِ ایران هیچ عیب ونقص واخلاق زشت نداشته ودر تاریخ حیات خود هیچ اعمال شرم آور و وحشیانه نداشته بلکه ما میگوئیم که ملت ایران پاره ای خصایص نجیب ونیك و برخی استعداد های خوب و فطری داشته است که هروقت مظاهری پیدا کرده یعنی هر وقت زمامداران سیاسی و روحانی او . آنها را در شاهراه فضیلت و ترقی هدایت کرده اند ، اثرات خوب بخشیده و تجلیات و سحرها نشان داده است .

بدین جهت ما می‌بینیم و می گوئیم روح ایرانی زنده جاویداست فاضل بیهمال و عالم حقیقت بین ربانی مرحوم میرزا فضلعلی آقای مجتهدتبریزی(۱)در حین مطالعه این کتاب سطرهای ذیلرا درحاشیه این صفحه بدست خود نوشته بودند و ما آنرا عیناً درج میکنیم :

« چنانچه مطالعات و تفکر در حالات و انقلابات گذشته ملت ایرانی صاحبان افکار را بخوبی مجبور میسازد بقبول نمودن این نکته اساسی ، که روح ایرانی در هر دوره از ادوار گذشته که* دچار بحرانهای سخت هولناك شده در زیر فشار سنگین آزادی شکن

(۱) میرزا فضلعلی آقای مرحوم پسر حاجی میرزا عبد الکریم ملاباشی آذربایجان و یکی از اجله مجتهدین و علمای با فضل بوده در سال ۱۳۲٤ بسمت نمایندگی مجلس ملی منتخب شدند ودر ۱۳۳٤ بعزم معالجهٔ سفر اروپا کرده چند سال در روسیه وانگلستان وآلمان مشغول تداوی بوده وسیاحتنامه‌ای نوشته‌اند که بچاپ نرسیده . در ۱۳۳۹ در برلین برحمت ایزدی پیوسته وبنا بوصیت خود در مقبره مسلمانان دفن شدند .

دقیقه ای راحت نمی نشینند آنقدر دست و پا میزنند تا بالاخره خلاصی و رستگاری خود را پیدا کرده سپس با یك غیرت و عزم غیر قابل تزلزلی آن راه را پیموده تا بسر منزل آزادی‌خود رسیده اند وغبار خستگی و سستی هرگز برپیشانی همتشان نه‌نشسته است ، همچنین در آینده که‌نتیجه دوره علم صناعت است باستانیان بیکار نه نشسته دیده میشود که هر فرد ایرانی گردن دراز کرده گوش به صداهائی که در جَوّ دنیـای‌تازه پراکنده است میدهد و چشم باز کرده به‌این کتاب و آن کتاب نگاه میکنندتا بشنود و به بیند مایه سعادت وسیادت چیست و زلال ترقی وتعالی‌دیگران از کدام سرچشمه است‌چنانچه در همه وقت روح ایرانی بهرچه‌توجه کرده است موفق شده کنون نیزهیچ‌جای انکار نیست که موفق خواهد شد ، مگر برای همین نکته نیست که ایرانیان مثل مور و ملخ مانند گرسنگان هول زده خود را بی اختیار بروی سفره علم و دانش انداخته فوق‌العاده از آن خوان نعمت تغذیه روح میکنند . »

مطالعه این چند صفحه ، اظهارات ما را تایید و اثبات میکند . همینقدر تفکر کافی است که قوم‌عرب ، با دین و شمشیر خود چندین مملکت را مانند ایران و بین‌النهرین و سوریه و مصر و طرابلس و تونس‌والجزایر ومراکش واندلس وغیره را فتح واستیلا کرد وحالا که بیش‌ازهزار سال ازآن استیلا گذشته اغلب این ملتها نه تنهادین قدیم خود راگم کرده مسلمان شده اند بلکه زبان و ملیت و شعایر ملی خود را هم از دست داده عرب و یا مستعرب گشته اند . اما ایران با اینکه دین اسلام را قبول وآنرا ترقی داده وچند قرن زیر نفوذ و استیلای عرب زیسته باز زبان و حیات ملی و عادات وخصال

جتماعی خود را با استقلال سیاسی خود محفوظ نگاهداشته است .

چنانکه در اوراق پیش دیدیم ایران با منقرض ساختن بنی‌امیه نتقام خود را از عرب کشید و در دوره خلافت عباسیان لیاقت و کفایت و نجابت و فضیلت و مزیت خود را ثابت کرد و بتأسیس حکومتهای ملوك وسلاطین ، وسایل استقلال و آزادی خودرافراهم ورده زبان فارسی را از نو زنده کرد و در دوره استیلای مغول تانت خارق‌عادت نشان داده‌مغولرا تربیت و مقهور تمدن خودنمود با جلوس پادشاهان صفوی بتخت ایران ، استقلال سیاسی خود را کاملاًداراشد وامروزهم‌مشغول‌دریدن‌پرده‌های‌اوهام است تابا آزادی کامل‌ثمرات کوششهای‌خودرا بچیندولیاقت‌خودرا بعالمیان‌اعلام کند.

من با ایمان‌کامل بترقی وسعادت‌آینده ایران ، نژاد نوزادایران ا با زبان حال روح ایرانی که تجلیات آنرا در ضمن این اوراق ماشا کردیم خطاب کرده میگویم :

گر خاکرا سینه بشکافتید — سر سروران اندر آن یافتید
رینخاك بسیارتن خفته است — که‌باخونش‌آنرابسی‌شسته‌است
کوه وزسنك وزدریا و رود — بسی داستانها توانی شنود
ما رایکی سینه‌پرورده‌است — که‌زاهریمنان‌تیرهاخورده‌است
مانا بباید که با هوش رای — به‌اورنك و دانش گزینید جای
اد آوریدآن نیاکان خویش — پس‌آن روزگاران بافرو کیش
یروی یزدان جان آفرین — برانید اهریمنان زین زمین
ان و بتن هر هنر پرورید — جهانرا بنیکی همی بسپرید
پندار نیك و بگفتار و کار — کنیداین‌سخن بر جهان‌آشکار
ه ایران بماند همواره جوان — روانش بود زنده جاودان

قابل توجه همه کس

بنگاه پروین برای اولین مرتبه در ایران توانسته است کالای تحصیلی و ورزشی را از هرحیث و هررقم فراهم آورد که برای هر کس مفید باشد فرزندان خود را باینجا راهنمائی کنید زیرا :

۱- بنگاه پروین دراول لاله زاردر گوشهٔ میدان سپه واقع شده که مرکز شهرمحسوب است ! وبنا براین شما درهر کجای شهر منزل داشته باشید میتوانید بادادن دهشاهی خودتان را بمیدان سپه برسانید

۲- فروشندگان جوان ومؤدب وتحصیل کرده انتخاب نموده که با فرزندان شما با کمال ادب و احترام صحبت کنند

۳ - کالاهائی را که میفروشد در دفتری بنام دفتر پروین که بهر کس یك جلد آن ببهای ۳ ریال فروخته میشود ثبت و در موقع تمام شدن دفتر مزبور صدی پنج بهای کالائی را که خریداری شده بشما پس میدهد

٤ - دستمال - کفش - جوراب - صابون - اودکلن - کمربند - جوهر - دفتر - مداد - خط کش - تنکهٔ ورزشی - کتاب - کاغذ - آب خشك کن پاکت و هر چیزی را که یك دانشجو یا دانش آموز احتیاج دارد درآنجا فراهم آورده بنا برٓ این احتیاجی نیست که شما بده دوازده مغازه مراجعه کنید که رفع احتیاجاتتان بشود بلکه بنگاه پروین همه گونه احتیاجات تحصیلی و ورزشی شما را مرتفع مینماید .